

پرچم

دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

شماره ویژه پرچم

سال یکم شماره ششم

نیمه دوم خرداد - ۱۳۲۲

بهای سالانه درهمه‌جا ۱۲۰ ریال
(از کمچیزان ۱۰۰ ریال)

از همگی پیشکی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله‌زار کوچه مهران - پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۳۶

چاپخانه پیمان

فهرست آنچه دراین شماره بچاپ رسیده

درخواست و پوزش

۱) در این شماره ازصفحه ۲ تاصفحه ۸ در شماره‌های سرصفحه‌ها اشتباهی رخ داده بدینسان که بجای شماره‌های ۲۲٦ تا ۲۳۲ شماره‌های ۲٥۰ - ۲٥٦ گزارده شده . خواستاریم هر کسی نسخه خود را درست گرداند .

۲) شماره پنجم که بدیر افتاده‌بود این شماره‌نیز بدیر افتاد . ولی‌امیدمندیم شماره هفتم بیش از دهم تیر بدست خواستاران برسد .



دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

شماره ویژه پرچم

سال یکم شماره ششم

نیمه دوم خرداد ۱۳۲۲

درهر ماهی‌دو شماره‌بیرون آید

آفرید گارا بنام تو ودرزینهار تو

کسانی از بدیها تنها از نام آنها می گریزند

کسانی ازبدیها تنها از نام آنها می گریزند : دزدی میکنند ولی آنرابگردن نمی گیرند ، بستم برمیخیزندولی رویه دادگری بآن میدهند ، خود را از خیمهای پست نمی پیرایند ولی اگر « پست خیم » خوانندشان‌می‌رنجند . همانا می‌پندارند تنها نام‌بدی بد است .

این یک نافهمی‌ازایشانست . بدیها آنچه‌هنایدنیست خواهد هنایید اگرچه آنرا پوشیده دارند ، و یا بگردن نگرفته از خود باز گردانند .

این بآن می ماند که کسی زهر خورد ونام آن دارو گزارد ، و یا از همه پنهان دارد ، وازنادانی چنین پندارد گزندی نخواهد داشت .

بدیها روانهای‌بدکاران را تیره گرداند و زندگانی توده‌ای را از سامان اندازد ، و این زیانها هرآیینه خواهد بود اگر چه بدیها پرده کشند ویا آنرا بگردن نگیرند .

همین گردن نگرفتن بدیهاو آنرا ازخود باز گردانیدن خود یك بدی می باشد .



یکم دیماه و داستانش

-٦-

ایندسته رها گردیدند . ولی شش تن دیگر در شهربانی و دژبانی در بازداشت بودند ، روز شنبه من بسراغ آنان رفتم. ما شنیده بودیم دستور بازداشت ما را وزیر جنگ (سپهبد امیر احمدی) داده وسخنان گوناگونی گفته میشد . از اینرو دو دل بودم که بنزد ایشان بروم یانه ، وگمان میرفت که اگر بروم رفتار سردی خواهم دید . ولی این گمان بیجا بوده و تیمسار سپهبد مرا باگرمی وخوشرویی بسیار پذیرفته چنین آغازسخن کردند : « من تادو روز پیش شما را نمی‌شناختم . بارها نامتان را شنیده ولی تصور کرده بودم شما یك آخوند هشتاد ساله کهنه پرستی هستیدوتعجب بسیار کردم که‌دیدم نمایندگان آذربایجان و دیگران علاقه بسیار بشما نشان میدهند . اکنون هم‌شما را می‌بینم با آن تصوریکه در ذهن خود داشتم تفاوت بسیار در میانست.من بآذربایجان علاقه بسیار دارم و پس از این باهم دوست خواهیم بود بآن پیش‌آمد هم‌افسوس میخورم ».

گفتم : تیمسار من برای رهایی آن شش تن که هنوز در بندند آمده ام .

گفتند : آن سه نفر که در شهربانی هستند دستور میدهم امروز رهاشان کنند . اما سه نفر افسر که دردژبانی هستند آنها سوابق دیگری دارند . بر علیه دولت مقاله نوشته اند ، در پیش آمد ۱۷ آذر در خیابان استانبول مردم را تشویق بآشوب و غارت می کرده اند . شما میدانید که من در این باره‌ها تا چه اندازه تقید دارم .

گفتم : تیمسار اینها بیکبار دروغست . بدخواهان ما که نمیدانیم کیانند از هیچ تهمتی در بارهٔ ما ایستادگی نمی نمایند . این جوانان نه مقاله نویسند و نه در پیش آمد آذر دخالت داشته اند . تنها گناه آنها آمدن بخانه منست . اگر از اینها چنان سوابقی دانسته شود من هیچ خواهشی در بارهٔ ایشان نخواهم داشت . لیکن باز تکرار می کنم که اینها دروغست .

گفتند : گواهی شما برای من کافیست . ولی چون پرونده تشکیل یافته باید رسیدگی کنند و من اکنون دستور رسیدگی می دهم .

این را گفتند وبا تلفن بمعاون ستاد (آقای سرتیپ ارفع) چنین دستور دادند « سه نفر افسر که در دژبانی در باز داشتند رسیدگی کنند اگرسابقه‌ای جز رفتن بخانه آقای کسروی ندارند آزاد کنند » .

من با خشنودی بر خاستم . همانروز آقایان افتخار زاده و عمادی و منزوی که در شهربانی بودند رهاگردیدند . اما آن سه افسر دانسته شددرباره ایشان داستان دیگری در میانست .

چگونگی آنکه در نظام یکدسته از افسران — از بزرك و کوچك - خود را مربی نظامیان و افسران زیر دست میشمارند . این یك بیماریست که بیشتر ایرانیان بآن گرفتارند . اینان آن دانسته های پراکنده و گوناگون و نارسایی‌را که‌ازاین زبان واز آن زبان وازاین کتاب‌وازآنکتاب فرا میگیرند ، نه تنها آن دانسته های نارسا را برای سرمایه زندگی بس میشمارند بیشترشان خود را راهنما و مربی پنداشته در جستجوی زیردستانی‌می‌باشند که تربیت کنند، و چون در نظام چنین زیر دستانی هستند این یك فرصتی برای آن دسته از افسران می‌باشد .

شما اگر جستجو کنید خواهید دید یکی از آنان چون از یکخانواده درویشی بیرون آمده مغزش پراز پندارهای صوفیگریست ، و آندیگری چون باروپا رفته و‌درس خوانده بیکبار بیدین و مادیست ، و آن دیگری شیعی خالصست ، و آندیگری قرانی متعصب است ، و آندیگری هوای زردشت رادر سر می دارد . با این اندیشه های پوچ رنگارنك در برابر نظامیان و افسران زیر دست می ایستند و هر یکی دانسته‌های خود را بآنها تحویل می دهد .

ایندسته افسران از هنگامیکه شنیده‌بوده اند برخی جوانان بخانه ماآمد و رفت می کنند این بآنها بر میخورده و همیشه دندان خشم می فشرده اند ، و آن چند روزه که داستان کتابسوزان و گرفتاری ما رخ داده کینه‌هابجوش آمده و برخی کارها پیش آمده .از جمله یکی ازافسران چندتن ازآنجوانان‌را بنزد خود خوانده وبه‌بازخواست پرداخته . آنان گفته اند ما یکدسته ای سیاسی نیستیم ویك مرام نهانی نداریم . این یك راهیست که کتابها در بارهٔ آن‌نوشته شده . ما نیز از خواندن آن کتابها علاقه پیدا کرده ایم . گفته است کتابهاتان بنزد من بیاورید . آنان یك جلد راه رستگاری و برخی نوشته های دیگر را

داده اند .

همانروز چون وزیرجنگ آن سفارش‌را بآقای سرتیپ ارفع کرد ، من خواستم خودم نیز سرتیپ‌را ببینم وبگویم که‌آنچه درباره سوابق این سه‌افسر گفته‌انددروغست واورا از چگونگی‌آگاه گردانم . ولی آقای سرتیپ گذشته ازآنکه باسردی وخشکی‌مرا پذیرفت بیکبار زبان به‌پند آموزی گشاده‌چنین گفت: «شما اگر علاقه باین جوانان دارید آنها را بخانه خود نپذیرید . سرباز باید بهیچ‌جا نرود» . توگویی من رفته بودم ازآقای سرتیپ پند یادگیرم .

گفتم : « چرا سرباز بهیچ جا نرود ؟!.، مگر سرباز آدم‌نیست ؟!. آنچه شنیده اید اینست که سرباز بحزبهای سیاسی نرود . آنگاه مگر شما بسرباز همه دانستنیهارا یادمیدهید ؟!...»

گفت :«بلی ، ما همه چیز را یاد میدهیم ...»

من دیدم جای پاسخ نیست و ننشسته برخاستم . در اینجا نیز نمیخواهم بآقای سرتیپ پاسخی دهم .چون باین‌اشتباه‌دیگران نیزدچارند میخواهم حقایق را روشن گردانم .

این افسران می پندارند که‌همه چیزرا میدانند و باید نظامیان همه چیز را از آنان یاد بگیرند . در حالیکه‌هردواشتباه است . آنها همه چیزرا نمیدانند و همه چیز را نتوان در سربازخانه یا در دانشکده افسری یادگرفت .

من نمیخواهم کار برنجش کشد و گرنه سخنهای گفتنی فراوانست . در همان دانشکده افسری از یکسو بجوانان فن جنك و سربازی می آموزند ونام میهن پرستی‌را بزبان آنها می اندازند ، و از یکسو دیوانهای خیام و حافظ را با ستایشهای فراوان بدست آنان میدهند ، و این نمیدانند که آن کار با این کار متضاد است . نمیدانند که شعرهای حافظ و خیام غیرت را می کشد و خون را از جوش می اندازد . نمیدانند که جوانیکه فلسفه جبریگری یاد گیرد و یا آیین خراباتیگری آموزد نشدنیست که سرباز جانفشانی باشد . نشدنیست که درراه غیرت تن بمرگ دهد .

فسوسا اینها می‌روند و درس روانشناسی میخوانند و این نمی‌فهمند که بدآموزی چه‌تأثیری بجوانان تواند داشت . خودشان نمی‌فهمند بجای خود ، که‌ما که می‌نویسیم نمی‌پذیرند بجای خود ، که‌دشمنی نیز می‌نمایند . افسوس ! افسوس!

ببینید کار این توده بدبخت بکجا کشیده : ازدوسه سال پیش یکمرد گردن کلفت بی‌آزرمی درتهران‌وتبریز ودیگر شهرها دیده میشود که‌خودراسیدمحمدعلی

می نامد و مدعیست که در کربلا حضرت عباس چشمهای کور اورا بینا گردانیده ، و بااین دستاویز گدایی و کلاه برداری می کند . مردك چندان ستبر روست که چون باداره‌ای می‌رسد می گوید آبی بیاورید تبرك کنم ، وچون آبی می‌آورندتف خودرا بآن انداخته باین وآن می‌دهد که‌بخورید و ازبیماریها درامان باشید.

پارسال‌آقای خراسانی چون گمان کرده‌بود من‌اوراندیده‌ام ونمیشناسم‌برای آنکه ببینم وآگاه گردم کسی همراهش گردانیده باداره پرچم فرستاده بود . من ازدیدنش چندان برآشفتم که برخاستم سرو کله‌اش بشکنم و مردك فهمید و بیرون گریخت .

چنین مرد ناپاکی‌را چندی پیش ، یکی ازافسران دیندار مقدس بدانشکده افسری آورده و ازاین اطاق بآن اطاق گردانیده وازشاگردان دویست‌وسیصد تومان پول برایش فراهم گردانیده است . کسی که در آنجا می‌بوده می گفت : شاگردان ساده درون بگرد او می گردیدند وهریکی بازبان دیگری دلجویی از آن‌گدای گردن کلفت می‌نمودند .

اکنون ما می‌پرسیم : آیا این بوزارت جنك برنمیخورد ؟ ! . . آیا این کار جوانان را بگمراهی انداختن نیست ؟ ! . . آیا شدنیست که حضرت عباس کوری‌را بینا گرداند ؟ ! . . این حضرت عباس کیست ؟ ! . . از کی شریك خدا شده ؟ ! . . آیا دانشها باین‌نادانیها باچه‌دیده‌ای می‌نگرد ؟ ! آیا توده‌های دیگر نیز در دانشکده های افسری بجوانان این نادانیها را می‌آموزند ؟ ! . . آقای سرتیپ ارفع‌شمابابینها چه‌پاسخ می‌دهید؟ ! شمامی گویید : «همه‌چیزرا ما خودمان یاد می‌دهیم» بفرمایید باینها چه‌می گویید ؟ ! . .

شگفت است که یکی از افسران در پاسخ ایراد من چنین می گوید : « آخر دین هم‌باید باشد » . می گویم : بهتر است اقلا معنی دین‌را بدانید . بدانید ودانسته سخن گویید . آیا این دینست ؟ ! . . آیاگدا پروری دینست؟!.. فسوسا ده سالست ماآنهمه حقایق بسیار ارجداری‌را نوشته وبدین یك معنی بسیار روشنی داده‌ایم اینان باری آن نمیخواهند که بخوانند وبیاموزند .

باز درهمان دانشکده افسری دوهفته پیش یك افسری - افسر بدنامی که شاگردان ازبداخلاقی او داستانها می گویند - بشاگردان سخنی رانده و چنین مدعی شده که‌زردشت بخواب اوآمده وباو دستور داده است که دین‌زردشتی‌را زنده‌گرداند . آنگاه سخن ازراست درآمدن خوابهای خود رانده ، وچون‌پرچم خواب‌را دروغ می داند ، مردك فرصت پیدا کرده که پیش شاگردان سخنان

بیفرهنگانه‌ای درباره پرچم گوید .

به‌بینید حال این کشور بدبخت بکجا انجامیده . یك مرد تردامن بدنام مدعیست که زردشت پیغمبر بخواب او آمده و او رابزنده گردانیدن دین خود وا داشته . نمیدانیم زردشت او را از کجا پیدا کرده ؟! .. آنگاه از کجا بآرزوی زنده شدن دین خود افتاده است ؟!... ببینید چه دروغهایی‌را درمغز های جوانان جامیدهند . ببینید بنورسان چه چیزهایی را یاد می دهند .

من اینها را بدو جهت می نویسم : یکی اینکه پاسخ آقای سرتیپ‌ارفع و دیگران باشد ودیگر نگویند که همه چیز را ما یاد میدهیم . دیگری اینکه وزارت جنگ از اینها آگاه باشد و تیمسار سپهبد باآن علاقه‌ای که بوزارت جنك دارند از این کارها ، نا آگاه نمانند .ما چشم داریم که تیمسار وزیرجنك داستان محمد علی و این داستان « نایب زردشت » را تحقیق فرمایند .

از زمینه گفتار دور نیفتیم : در نتیجه این سخت گیریها که از سوی برخی افسران می رفت باز پرس‌وبازجویی از آن سه تن افسر که در بازداشت می بودند چند روزی کشید و سر انجام چون‌حقیقت روشن گردیده دانسته شد که‌آنچه گفته بودند دروغ بوده است ازاینرو دستور آزادی آنان داده شد واینان نیز پس ازنه روز که‌دربازداشت بسر می‌بردند رهاگردیدند . بدینسان داستان یکم دیماه بپایان رسید .

....

صندوق وام

یا یك گامی در راه زیست پاك

همه میدانند وام یکی از نیازمندیهای زندگانیست . هر کسی چه‌توانگر و چه‌کمچیز ، بارها برایش رخدهد که تهی دست ماند و نیاز پیدا کند که برای بسیج خوراك وپوشاك و دیگرچیزها پول بخواهد ، که چون ازتهیدستی بیرون آمد باز گرداند . از آنسوی وام دادن یکی از کار های نیك است . یکی از کارهاییست که مایه خشنودی خدا باشد .

چنین چیزی‌که ازیکسو نیاز بآن هست واز یکسو مایه‌خشنودی خداست ، چون‌آیینی برایش نیست مایهٔ بدیهای بسیاری‌می‌گردد . زیرا :

چه بسا کسی تهیدست باشد و برای وامخواستن کسی را از آشنایان خود بدیده گیرد که او نیز تهیدست‌است ، وآن وامخواسته درماندکه‌چه پاسخی دهد و چه بسا مایه رنجش گردد .

چه بساکسی را نیاز سختی باشد وازدیگری وام خواهد ، ولی‌وامخواسته

چون از حال او آگاه نیست درماند که وامی دهد یاندهد .

چه بسا کسی وامخواستن را یکراهی برای سود جویی گیرد وبی آنکه نیاز سختی باشد از این و از آن وام خواهد .

چه بسا کسی را بوام نیاز افتد و یك وامدهنده پیدا نکند و درماند .

چه بسا کسی وام گیرد و در اندیشه پس دادن نباشد .

برای جلوگیری از همه این بدیها و برای آنکه یك گامی در راه پاك زیستن برداشته گردد دستور پایین گزارده می‌شود :

دستور وام

۱) در هر کجا پاکدینان پولی‌از توانگران و از کسانیکه خواهان نیکو کاریند گرد آورند و بنام « صندوق وام » ببانك سپارند . و راهبردن آنرا بسه تن از میان خود واگزارند .

۲) کسیکه بوام‌نیازمند است نیازخود را باز نماید و با نوشته‌درخواست وام کند ، و این روشن گرداند که کی و چکونه باز خواهد داد .

۳) رهبران اگر او را نیازمند و در خواستش را بجا دیدند وامی که میخواهد باو پردازند .

٤) اگر کسی‌وامی گرفت وباز نداد نام‌او را بهمه جا نویسند که دیگر وام گرفتن نتواند .

صندوق وام در تهران

برای آنکه این دستور بکار بسته‌شود ما درتهران ۱۰٫۰۰۰ ریال بهمان نام از یاران گرد آورده ایم (که نامهای دهندگان را باشد که در پرچم بنویسیم) و راهبری آن باآقایان کاوه و واعظپور و وحدت است.اینست کسانیکه از یاران نیاز پیدا کنند توانند یکسره یا از راه دفتر پرچم درخواست کنند .

لیکن اینهم بایددانست که وامخواستنی که از روی نیاز سخت نباشد (نیازیکه نتوان چشم پوشید و شکیبید) در آئین ما گناهست . همچنین وام خواستن برای آنکه پس داده نشود دغلکاری بشمار است .

این نیز آگاهی میدهیم که کسانیکه بشهرستانها می روند و خود را ازما شناسانیده بهمین دستاویز وام‌میخواهند ، باین خواهشهاارجی نبایدگزاشت چنان کسانی اگر راست گویند با تلگراف از صندوق تهران وام خواهند .

دارنده پرچم

سه گفتار از آقای خراسانی

-۳-

بی گمان. درپارسی - ی - نشناخته باید بنام پیوندد مانند اسبی خریدم

گفتگو اینجا است که اگر نام زاب داشته باشد - ی - بنام پیوندد یا به زاب باید گفت اسبی سفید خریدم یا اسب سفیدی خریدم

پیشینیان ی را به نام می‌پیوسته‌اند مانند فریدون مردی خردمند بود ولی پسینیان ی را به زاب می‌پیوندند مانند فریدن مرد خردمندی بود

پیوستن (ی) به نام درست است از دو راه

۱ - ی چه بنام وچه به زاب پیوندد در هر حال ی از آن نام است . بگویید مرد خردمندی یا مردی خردمند (ی) نشانه نشناختن مرد است پس بهتر است نشانه‌را بخود آن نام نشناخته داد نه به‌زابش

۲ - اگر - ی - به‌زاب پیوندد آنجا که‌زاب را بتوان مضاف الیه گرفت سرگردان میشویم وزاب ازمضاف الیه شناخته نمیشود مانند زن توانگری‌را دیدم نمیدانیم خواست گوینده زن‌شخص توانگر است تاتوانگر مضاف‌الیه باشدوشوهر آن‌زن زابنده به‌زاب توانگر باشد یازنی که‌خودش توانگر است تا توانگر زاب باشد بس باید - ی - را به‌نام داد تادچار تردید نشویم

در این شعر که‌ازادیب نشابوری بیاد دارم :

من‌نه‌پیر سال‌وماهم گرچه‌بینی موسپیدم حسرت زلف‌سیاهی درجوانی کرده‌پیرم

همین سرگردانی هست مانمیدانیم سیاه زاب زلف است (بدین معنی که حسرت زلفی سیاه شاعر را در جوانی پیر کرده است) تامعشوق شاعر جوانی رومی باشد

یاسیاه مضاف الیه زلف است (بدین معنی که حسرت زلف شخص سیاهی شاعررا درجوانی پیر کرده ولو خود زلف سفید باشد) تادراینصورت آن‌معشوق آقای ادیب پیری زنگی باشد

اگر شاعر ازگفتن این شعر ناچار است باید بگوید

حسرت زلفی سیاه اندر جوانی کرده پیرم

پرچم : برای آنکه ازاین نوشته دانشورانه آقای خراسانی هوده گرفته شود می‌نویسیم که گفتهٔ ایشان درباره پیوستن «ی» بنام ، نه به‌زاب راستست وما این‌را پذیرفته ازاین پس درنوشته‌های خود آنرا بکار خواهیم بست .

کمونیستی در ایران

جوانی می‌گوید : در دانشکده‌ای هستیم و یکی از شاگردان دعوت به کمونیستی میکند ، و پیش از همه ، به خدا وهستی آن ایراد گرفته می‌گوید : « باید این خرافه‌را ازمغزها بیرون گردانید» .

می‌گویم : یکی از داستانهای شگفت کمونیست شدن ایرانیهاست . ما شنیده ایم در کشور روس و در دیگر جاها کمونیستی آزاد نیست و هر کسی نتواند کمونیست شود . کمونیستی برای بهتری حال کارگران و رنجبرانست ، و اینست جز ازکارگران و رنجبران کمونیست باباور و پایدار پدید نیاید . یك بازرگانی که ازدرآمد سرشار بازرگانی لذت برده ، یك دیه‌دار و یك کشیش که بمفتخواری خو گرفته — اگر هم خواهند کمونیست نتوانند بود و کمونیستها آنهارا نپذیرند .

در محاکمه پنجاه و سه تن که‌سه‌سال پیش در تهران رخداد دکتر ارانی که جوان بادانشی‌بود دراین باره سخنان بسیاری گفته دلیل آورد که‌درروسیه دویست ملیون مردم هست در حالیکه کمونیستها بیش از چهار ملیون نیستند . دیگران نه‌اینکه نمیخواهند . میخواهند ولی نمی‌توانند و کمونیستها آن ها را نمی‌پذیرند .

این چیزیست که ما در باره کمونیستی شنیده‌ایم . ولی در ایران می بینیم شاهزاده کمونیست میشود ، بازرگان یکملیون ریالی کمونیست می شود ، روضه خوان کمونیست می‌شود ، شاعر مفتخوار کمونیست میشود ، روزنامه نویس‌که دیروز شاه پرست بود و به رضا شاه صد چاپلوسی می‌نمود کمونیست میشود . از اینجا باید گفت : کمونیستی در ایران بآن معنایی که در اروپاست نمی‌باشد.

از آنسوی چه کمونیستی چه‌دموکراتی چه‌هرراه دیگری بسته بفهمیدن و باور کردن و پذیرفتن وبکار بستن است . باین معنی یك کسی هنگامی کمونیست یادموکرات باشد که گفته‌های کمونیستها یا دموکراتها را بفهمد وباور کندو بپذیرد وبکار بندد و درراه رواج وپیشرفت آن بکوشش پردازد .

همان کمونیستها در روسیه یکایك آنان براه خود دلبستگی دارند و ما میدانیم که درزمان نکولا وبیش ازآن چه آسیبهایی‌درآن راه دیده‌اند وچه کسان بسیاری ازآنان ببالای دار رفته است.

اینکه کسانی بی‌آنکه معنی کمونیستی یادموکراتی‌را بفهمند و بگفته‌های

دموکراتها ویا کمونیستها آشنا باشندو آنهارا بپذیرند خودرا کمونیست یادموکرات بنامند وبهمین نام دسته‌بندی کنند یك چیزیست که تنها در ایرانست.

اینکه چهار تن یا پنج تن گردهم آمده بگویند: «بیاییدیك حزبی درست کنیم» و آنگاه چند جمله پوچی را بهم بافته نامش را مرامنامه گزارند، و با همین سرمایه خود را یك حزبی بخوانند و نشست ها برپا کنند تنها در این کشور بدبخت است.

اینها نمونه‌هایی ازبیچارگی این توده می‌باشد. اینها دلیلست که‌این مردم درمانده شده اند، سر کلافه‌را گم کرده‌اند، فهم‌ها وخردهاشان ازکار افتاده‌است. اینها می‌رساند که دسته بزرگی در این کشور زندگانی را جز شکم چرانی و هوسبازی نمیدانند ودرآن‌راه بهرکار ننگ‌آلودی برمیخیزند.

آن کسانیکه در ایران دعوی کمونیستی می کنند پیش خود می‌پندارند که از این راه بکمونیستها نزدیك خواهند بود و از آنها احترام خواهند دید، و نمیدانند که‌همان کمونیست‌ها اینهارا جز یك مشت «مردان بیهمه چیز» نخواهند شناخت و کمترین ارجی نخواهند گزاشت، بلکه از اینکه راه و «مرام» آنها را دستاویزی برای سودجوییهای خود گرفته‌اند دشمنشان خواهند داشت.

یك کمونیست که براه خود دلبستگی می‌دارد و بآن احترام می گزارد هنگامیکه بشنود یکمردی از یکسو پول باجاره می‌دهد (وتومانی یك‌عباسی فرع می گیرد) و از یکسو خودرا کمونیست می نامد یا یکروزنامه نویس که‌تادیروز صدچاپلوسی ازرضا شاه می کرد و اکنون بازگشته وسنگ کمونیستی بسینه‌میزند همین‌را یك بی‌احترامی براه خود دانسته آنهارا جز مردان پستی نخواهد شمرد.

یك کمونیست این خواهد دانست که این کسانیکه در ایران تا دیروز شاه پرستی می‌نمودند و امروز چون حال کشور عوض‌شده آزادیخواه و کمونیست شده‌اند، ازسودجویان این توده‌اند وهمین کسان اگر درهولاند یادربلژیك می‌بودند خودرا فاشیست می‌خواندند. این خواهد دانست که درهرتوده‌ای اینگونه‌مردان دورو و سودجو فراوان باشند و در ایران بدبخت ما فراوانتر هستند- بهر حال بیگمانست که به‌آنان کمترین ارجی نخواهد نهاد.

در اینجا خواستم گفتگو از کمونیستی نیست و نمیخواهم بآن ستایشی کنم یا ایرادی گیرم. ما دربرابر کمونیستی سخنانی‌داریم که درجای دیگری خواهیم نوشت. ما درحال آنکه کارل مارکس‌و لنین و دیگر پیشروان کمونیستی‌را از نیکخواهان جهان می‌شناسیم وارج بآنها می گزاریم بگفته‌هاشان ایرادهایی‌داریم.

ما درباره ایشان آنرا می گوییم که در باره نیچه و باخنرو دیگران گفته‌ایم: «با دروغ جنگیده‌اند ولی براست نرسیده‌اند». آن نبردیکه اینان با آزمندان وپول اندوزان آغاز کرده‌اند و کوششهای مردانه‌ای که بکاربرده‌اند بسیارارجدار است. لیکن در همانحال راهشان درخور پیشرفت نیست و بهمان دلیل است که با آنهمه کوششها نتیجه‌ای که‌می‌بایست بدست نیاورده‌اند. این گفتگوییست که‌ما باکمونیستهای اروپا داریم ودرجای خود خواهیم آورد.

در اینجا خواستم گفتگو از نمایشهای بسیار دروغ کسانیست که‌خودرا در ایران کمونیست میخوانند. اینان اگر صدتن باشند نود تنشان هیچ نمیدانند کمونیستی چیست. تنها نامش را شنیده‌اند و بهوس دنبالش می‌روند، و آنگاه یك سودی ازاین راه برای خود چشم میدارند.

اینان همان کسانیند که اگر چهل سال پیش بودندی سینه زدندی، زنجیر زدندی، تیغ زدندی. هوسهای آنروزی آنها بوده امروز نیز حزب ساختن‌ویا باین حزب و آن‌حزب رفتنست. این‌را برای مثل می‌نویسم:

چندی پیش یکی از یاران ما (آقای م. رحیمی) جوانی را باخود باداره پرچم آورده چنین گفت: در یك نشستی بودیم این جوان نیز بود. گفتگو از کمونیستی‌می کردند ودانسته‌شد بیك حزبی که‌خودرا درایران بیرقدار کمونیستی میشمارد بستگی دارند. برخی سخنانی گفته شد، و ما چون برخاستیم اینجوان نیز همراه ما برخاست، و در راه دیدم چنین می گوید: «باید امامزمان بیایدو خودش اصلاح کند». دانسته شد درحال آنکه باکمونیستهاست یك‌شیعی خالصی نیز هست، و اینست خواهش کرده همراه خود تااینجا آوردم که ازسخنان شما و ازچیزهاییکه می‌نویسید آگاه گردد و ازاین سرگردانی بیرون آید».

من خود داستان دیگری بیاد میدارم: آن پنجاه وسه‌تن که‌نامشان‌بردیم چند تنی ازآنان جدا گانه محاکمه شدند و یکی ازآنان جوانی بود که‌درداد گاه چندان زاری ولابه نمود که بجای او ما شرمنده شدیم. بدبخت با گریه چنین آغاز سخن کرد: «میخواهند مرا از خدایم جدا گردانند، من از خدایم جدا نخواهم‌شد. در مدرسه طلبه‌هاازصدای قرآن من همیشه‌محظوظ بودند. مظلومیت من مثل مظلومیت امام موسی کاظم است...» چندان از این سخنان گفت و گریست که دادگاه بستوه آمد. ولی همان جوان اکنون بازخودرا کمونیست میخواند و در تبریز میدان‌داری می کند.

اینست نمونه‌ای از کمونیستهای ایران. اما اینکه برخی از آنها بخدا و

هستی آن ایراد می گیرند آنهم از روی فهمی نیست . آنهم چیزیست شنیده‌اند و یاد گرفته‌اند . چه بسا همان کسان درجای دیگری نماز بخوانند وپاسخن از خدا وهستی آن برانند . چه‌بسا همان کسانی که بخدا وهستی آن‌ایراد می گیرند شما اگر گفتگو از امام ناپیدا یا از خضر بیابانگرد بمیان آورده نپذیرید با شما بکشاکش پردازند . آنان‌را ما نیك میشناسیم که‌چیستند و چه‌بدبختی بسرشان آمده . نیك میدانیم که دردلهاشان چه‌پندارهای گوناگونی جا گرفته . بار ها رخداده که‌کسانی از آنان درنزد من خدارا انکار کرده ولی درهمان نشست از « معجزه » یا از مانند های آن بدفاع برخاسته است . این را هم برای مثل می نویسم :

در هشت سال پیش یك ملایی درتهران از ملایی دست برداشته ببازرگانی پرداخت و رخت خود را دیگر گردانید . چون بارها بچاپخانه می‌آمد چند بار بامن بگفتگو پرداخته بنوشته‌های من درزمینه دین ایرادهای « فلسفی »می گرفت: خدارا نمی‌پذیرفت ، خردرا نمی‌پذیرفت ، دین را یك چیز بیهوده‌ای میدانست . چنین گفته می‌شد که‌برای تکمیل بیدینی خود باده خواری هم می کند ، به‌پیغمبر اسلام زباندرازی می کند ، بکارهای پست دیگری نیز می‌پردازد . چند سالی‌چنین بود . ولی چون در بازرگانی کاری نتوانست و ورشکست شد زمانی گریزان و پنهان می‌بود تا بیرون آمد وباز عمامه گزارده رخت دراز پوشید وباز‌آخوند گردیده پی ملایی رفت ، ودرهمین روزها بود که‌باردیگر بچاپخانه آمدوباز با من بگفتگو پرداخته نخست ریشخندهایی بشیوه فارسی‌نویسی ما کرد ، وسپس گفت : « میهن پرستی چیست که شما پیاپی می‌نویسید ؟ ! . . میهن چیست ؟ ! . اسلام اینهارا نهی کرده . . . » . من از بیشرمی او سخت تکان خورده ندانستم چه‌پاسخی دهم . خواستم بگویم : « چه‌زود فراموش کردی آن ایراد ها را که باسلام می گرفتی ؟ ! . . چه‌زود ازیاد بردی آن انکار ها را کـه در باره خدا می‌داشتی ؟ ! . . » ، لیکن دیدم بامردی با آن بیشرمی از چنین پاسخی چه نتیجه خواهد بود . همین اندازه گفتم : « برو اینهارا بالای منبر بگو . . . » . همان آخوند اکنون هم هست ودر مسجدها ونشستها بمنبر‌می‌رود و « مسلمین‌راهدایت می کند » . ما در این توده بدبخت چنین چیزهایی را دیده‌ایم ومی‌شناسیم . پس چه شگفتی خواهد داشت که یك جوانی تنها بنام‌آنکه « من کمونیست شده ام » بخدا وهستی آن ایراد گیرد . ولی او وماننده‌های او چندان پست و بی‌ارجند که درخور هیچگونه پروایی یاپاسخی نیستند .

از پشتیبانان پیمان



آقای مینویی (قزوین)

آقای مینوئی ازکسانی هستند که‌از سال یکم پیمان باآن‌مهنامه آشناگردیده و ازخوانندگان وهواداران آن‌بوده‌اند.

خوانندگان پرچم نیز او را نیك می‌شناسند ، زیرا گذشته ازگفتارهایی که در روزنامه پرچم با خامه ایشان نوشته‌می‌شد بتازگی آقای مینویی‌پرسشی زیر عنوان« چگونه وازچه‌راه آفریدگار بما یاری می کند ؟ . . » کرد که‌ما آنرا در شماره دوم مهنامه پرچم آورده و یك پاسخ درازی دادیم کـه سپس نیز آن پرسش وپاسخ‌را در کتابچه‌ای بنام « خدا باماست » جداگانه بچاپ رسانیدیم .

آقای مینویی نخست کسی بودند که ازقزوین براه ما گراییدند وخدارا‌سپاس که اکنون در آنشهر مردان ارجدار نیکی باما همراهی می نمایند و امیدمندیم بزودی‌هودهٔ کوششهای آنان‌سترسا گردیده درآن شهر تکانی‌را نمایان خواهیم‌دید.

---

۱ خدا وهستی او بالاتر وپاکتر ازآنست که در برابر چنین درماندگان بی‌ارجی گفتگو شود . ما از خدا وهستی او سخنان‌بسیاری رانده‌ایم ولی‌آنسخنان دربرابر دانشمندانیست که‌ازراه دانش بگمراهی افتاده اند ، دربرابر آنکسانیست که دارای فهم و خردی هستند واگر یکچیزی را بادلیل شنیدند خواهند پذیرفت و بر روی باور خود ایستادگی خواهند نمود . باینگونه پوچ مغزان دمدمکی ما هیچ سخنی ازخدا و هستی آن نداریم .

همان جوان بدبخت کـه گستاخی نموده بخدا وهستی او ایراد می گیردشما اگر بپرسید : « بسیار خوب ، با خداکاری نداریم . تو کـه باینجهان بی اختیار آمده‌ای و بی‌اختیار خواهی رفت پس رشته دردست کیست ؟ ! . . » خواهید دید در برابر این پرسش درماند . کسانی بااین‌بیمایگی چه‌جای گفتگوباایشانست؟!. چه‌جای پاسخ دادن بآنانست ؟ ! . .

در پیرامون رمان

آقای کسروی

اکنونکه بزرگمردی چون شما پرچم راهنمائیرا برافراشته و در راه یك خواست گرانمایه‌ای میکوشید وحقایق وراستیهارا یك بیك فرار'ه نیازمندان و گمراهان می‌نهید و بانور خرد و بینائی راه رستگاری توده ایران را روشن میکنید ما جامعه محصلین نیز انتظار آنرا داریم که زودتر این کنکاشها ورنجها سود خود را داده و دربیداری این توده پیروزمند گردید این است بااین روش خردمندانه شما حق داریم باتیه نیکوی اینکشور ومردمی که‌درآن می‌زیندد‌لها را از امید انباشته کرده و همچنان برما بایا است که در این‌کار از شماسرمشق گرفته وتوده‌را نیکی پذیر وراستی شناس کنیم و بدیهایشانرا برشمرده ودراین کوشش دشوار که‌نبرد باخرافات واندیشه های کوتاه و نارسا است باشما همراهی نمائیم.همانگونه که‌اشاره شده یکی دیگر از علل درماندگی این توده رواج رمان است .

راستی را باید بحال این توده گریست که از پس چندان رنج تحصیل و فراگیری سواد اکنون ازآن جز بدی وزیان نخواهند وبجای‌اینکه بینش‌ودانش خودرا در راه آموزش وپرورش راستی ها و نیکیها صرف کنند وقت خود را بخواندن ونوشتن افسانه‌های دروغ وناه‌معقول که‌جز مایه گمراهی و زبونی نیست تباه کنند و کفتار های پرمغز و داوریهای بخردانه شما را براست نگرفته و از سوی دیگر به‌پیشرفت این کتابهای زیانمند افتخار کنند.

اکر ازیکی از خوانندگان رمان بپرسید علت عشق شما بدین خوانا کهای ناسودمند چیست بایك پررونی بچنین پاسخی مبادرت میورزد : «رمان از لحاظ اینکه اسرار ورموز طبیعت را موشکافی کرده و غرائز طبیعی‌را آنچنانکه هست نشان میدهد در توسعه فکر والتذاذ خاطر نقش بزرگی‌را بازی میکند اینستکه هرکس بیشتر رمان خوانده فکرش پخته وروحش قویتر است» .

نویسنده آن نیز پس از توصیف ادبیات و بحث در اینکه بکدام وسیله بهتر میتوان عیوب اجتماعی‌را خاطرنشان کرده ونصایح اخلاقیرا در مردم تزریق کرد و نتیجه نیکو حاصل نمود باینجا میرسد که : « چون ذهن بشری بافسانه متمایل است وذوق مردم از افسانه تهییج‌وتشویق میشود اینستکه نوابغ‌وراهنمایان اخلاق خواست و پندار خود را لباس افسانه پوشانیده و بدینگونه باصلاح جامعه

برخاسته‌اند»دیکری در آغاز رمان‌خودنوشته :«هیچ چیزدرجهان ازدرس اخلاق خشك وصریح وبی پیرایه دل آزارتر وبیهوده‌ترنیست»- ترابخدا به‌بینید برای اینکه بیشتر در گمراهی خود پافشرده وپندار کج خود تکیه کنند واز حقایق بگریزند چگونه بلفاظی پرداخته و دلهارافریب میدهند .آری باید گفت برای مردمیکه خردهاشان بدینکونه درمانده وآلوده باشد درس اخلاق دل آزار و بیهوده است ونویسنده‌ایکه خواری وزبونی توده‌را بخواهد باید افسانه پرستی را رواج‌دهد.زیرا توده راکودك‌ونادان‌شناخته و بجای اینکه برای انها احترام وشرافتی قائل باشد انهارا خوارشمرده ومیکنند آنچه بخواهند !!!!!

باید بآن خوانندکان بیچاره گفت آیا پس‌ازآنهمه رمان‌خوانی از شما چه برخواهد خاست‌وکی وچگونه فکر شما وسیع خواهد شد؟.. نه‌اینستکه در نتیجه تلقین خوانا کهای گمراه کننده نیروهای خدادادی راaز شما گرفته وبجای آن عیاشی وخیالپرستی وعشقبازی و پراکندگی فکر درشما بجا گذارده وشمارادچار یکمشت افکار بیهوده خواهد کرد ؟

نه‌آنستکه شما رابهوسبازی وآلودگی واداشته وبیشتر شمارا در منجلاب بدبختی ونادانی اسیر خواهد کرد ؟؟؟

وبآن‌نویسنده که‌دلش‌بحال‌توده‌سوخته‌ومیخواهد درس‌اخلاقرا باافسانه بیامیزد گفت آیا تاکنون چه‌طرفی ازآنهمه بیهوده نویسی بربسته‌اید که بدینسان دامن تمام روزنامه‌ها و خوانا کهای مارا آلوده کرده ودلهارا سیاه کرده اید ؟ آیا هنوز بیشرمی بس نیست ؟ آیا میخواهید بیش از این اینکشور در خواب غفلت و خودپرستی باقی ماند ؟

ای خواننده گیج وسیه‌روز امروز روز رمان خوانی نیست و ای‌نویسنده سرگردان میهن ازشما چشم نیکی دارد نه‌یاوه بافی !

آقای کسروی : باید باین نویسندگان فهمانید مگر تاریخ غیرازتکرار وقایع تاریخی وثبت علل‌ونتایج آن است ؟

مگراز‌تاریخ سیر فرهنگ‌وتمدن‌ملل نمیخواهند؟ مگر ازرفتاربرگزیدگان قوم نمیتوان پند گرفت ؟ مگرنه‌شما تاریخ را آئینه اخلاق امم میخوانید و سیر تطور ملل‌را از آن درك میکنید؟پس چه‌شده که اندیشه های نابکار و تباه مایه پند وعبرتندولی‌هنوز نمیدانیدعلت شکست ایران در برابر مغولهای وحشی چیست و این درماندگی توده ایران چرا بایست بود ؟! شما وقتی داستان تاخت و تاز تازیانرا بکشورخودمیخوانید ودرراه‌شکست وپیروزی‌این‌وآن‌باندیشه‌میپردازید،

در پیرامون رمان

آقای کسروی

اکنونکه بزرگمردی چون شما پرچم راهنمائیرا برافراشته و در راه یک خواست گرانمایه‌ای میکوشید وحقایق وراستیهارا یك بیك فراراه نیازمندان و گمراهان می‌نهید و بانور خرد و بینائی راه رستگاری توده ایران را روشن میکنید ما جامعه محصلین نیز انتظار آنرا داریم که زودتر این کنکاشها ورنجها سود خود را داده و دربیداری این توده پیروزمند گردید این است بااین روش خردمندانه شما حق داریم بآتیه نیکوی اینکشور ومردمی که‌درآن می‌زیندد لها را از امید انباشته کرده و همچنان برما بایا است که در این‌کار از شماسرمشق گرفته وتوده‌را نیکی پذیر وراستی شناس کنیم و بدیهایشانرا برشمرده ودراین کوشش دشوار که‌نبرد باخرافات واندیشه های کوتاه و نارسا است باشما همراهی نمائیم. همانگونه که‌اشاره شده یکی دیگر از علل درماندگی این توده رواج رمان است .

راستی را باید بحال این توده گریست که از پس چندان رنج تحصیل و فراگیری سواد اکنون ازآن جز بدی وزیان نخواهند وبجای‌اینکه بینش‌ودانش خودرا در راه آموزش وپرورش راستی ها و نیکیها صرف کنند وقت خود را بخواندن ونوشتن افسانه‌های دروغ وناه‌معقول که‌جز مایه گمراهی و زبونی نیست تباه کنند وکفتار های پرمغز و داوریهای بخردانه شما را براست نگرفته و از سوی دیگر به‌پیشرفت این کتابهای زیانمند افتخار کنند.

اکر ازیکی از خوانندگان رمان بپرسید علت عشق شما بدین خوانا کهای ناسودمند چیست بایك پرروئی بچنین پاسخی مبادرت میورزد : «رمان از لحاظ اینکه اسرار ورموز طبیعت را موشکافی کرده و غرائز طبیعی‌را آنچنانکه هست نشان میدهد در توسعه فکر والتذاذ خاطر نقش بزرگی‌را بازی میکند اینستکه هرکس بیشتر رمان خوانده فکرش پخته وروحش قویتر است» .

نویسنده آن نیز پس از توصیف ادبیات و بحث در اینکه بکدام وسیله بهتر میتوان عیوب اجتماعی‌را خاطرنشان کرده ونصایح اخلاقیرا در مردم تزریق کرد و نتیجه نیکو حاصل نمود باینجا میرسد که : « چون ذهن بشری بافسانه متمایل است وذوق مردم از افسانه تهییج‌وتشویق میشود اینستکه نوابغ‌وراهنمایان اخلاق خواست و پندار خود را لباس افسانه پوشانیده و بدینگونه باصلاح جامعه

برخاسته‌اند» دیگری در آغاز رمان‌خودنوشته :«هیچ چیزدرجهان ازدرس اخلاق خشك وصریح وبی پیرایه دل آزارتر وبیهوده‌ترنیست»- ترابخدا به‌بینید برای اینکه بیشتر در گمراهی خود پافشرده وپندار کج خود تکیه کنند واز حقایق بگریزند چگونه بلفاظی پرداخته و دلهارافریب میدهند .آری باید گفت برای مردمیکه خردهاشان بدینگونه درمانده وآلوده باشد درس اخلاق دل آزار و بیهوده است ونویسنده‌ایکه خواری وزبونی توده‌را بخواهد باید افسانه پرستی را رواج‌دهد.زیرا توده را کودك‌ونادان‌شناخته و بجای اینکه برای انها احترام وشرافتی قائل باشد انهارا خوارشمرده ومیکنند آنچه بخواهند !!!!!

باید بآن خوانندکان بیچاره گفت آیا پس‌ازآنهمه رمان خوانی از شما چه برخواهد خاست‌وکی وچگونه فکر شما وسیع خواهد شد؟.. نه‌اینستکه در نتیجه تلقین خواناکهای گمراه کننده نیروهای خدادادی رااز شما گرفته وبجای آن عیاشی وخیالپرستی وعشقبازی و پراکندگی فکر درشما بجا گذارده وشمارادچار یکمشت افکار بیهوده خواهد کرد ؟

نه‌آنستکه شما رابهوسبازی وآلودگی واداشته وبیشتر شمارا در منجلاب بدبختی ونادانی اسیر خواهد کرد ؟؟؟

وبآن‌نویسنده که‌دلش‌بحال‌توده‌سوخته‌ومیخواهد درس‌اخلاقرا باافسانه بیامیزد گفت آیا تاکنون چه‌طرفی ازآنهمه بیهوده نویسی بربسته‌اید که بدینسان دامن تمام روزنامه‌ها و خواناکهای مارا آلوده کرده ودلهارا سیاه کرده اید ؟ آیا هنوز بیشرمی بس نیست ؟ آیا میخواهید بیش از این اینکشور در خواب غفلت و خودپرستی باقی ماند ؟

ای خواننده گیج وسیه‌روز امروز روز رمان خوانی نیست و ای‌نویسنده سرگردان میهن ازشما چشم نیکی دارد نه‌یاوه بافی !

آقای کسروی : باید باین نویسندگان فهمانید مگر تاریخ غیرازتکرار وقایع تاریخی وثبت علل‌ونتایج آن است ؟.

مگرازتاریخ سیر فرهنگ‌وتمدن‌ملل نمیخواهند؟ مگر ازرفتاربرگزیدگان قوم نمیتوان پند گرفت ؟ مگرنه‌شما تاریخ را آئینه اخلاق امم میخوانید و سیر تطور ملل‌را از آن درك میکنید؟پس چه‌شده که اندیشه های نابکار و تباه مایه پند وعبرتندولی‌هنوز نمیدانیدعلت شکست ایران در برابر مغولهای وحشی چیست و این درماندگی توده ایران چرا بایست بود ؟! شما وقتی داستان تاخت و تاز تازیانرابکشورخودمیخوانید ودرراه‌شکست وپیروزی‌این‌وآن باندیشه‌میپردازید،

چه‌درمیابید ؟مگر نه‌اینستکه انگیزه آن پستی خیمها و سستی پندار ایرانیان بود و از سوی دیگر نیرومندی و استواری باور های تازیان انگیزه آن شد که تازیان سیل وارمرزوبوم آباد ایران را فرا گرفتندوپراکندگی چنان‌ایرانیان راآلوده کرده بود که آسیابانی بدکنش شاهی را (یزدگردسوم) که‌از نژاد پاکان ودرنزد ایرانیان بدان پایه ارجمند بود که‌اورا دارای فره ایزدی میشماردند بکشت این همان داستان تاریخی است که یکی از فرزندان ایران فردوسی نیز خواند وچنان غمگین شد که‌سی‌سال رنج کشید وچنان اثر کرانسنك وپربهائی‌را برای زنده کردن روح ایرانی بجای گذاشت مگر فردوسی جز این خواستی که از راهش بچاره برخاست و خرد و بینش خود را گول نزده و بدین گونه غمخواری نمود ؟

آیااگر تمام نویسندگان‌اثرهای (رمان) خودرا برروی‌هم بریزند وآنقدر دروغ ونابودنی‌را درهم آمیزند باندازه یك بیت فردوسی هنایش خواهد داشت ویادرمردم ازخوبی وراستی‌سهشی بجا خواهد گذاشت؟!دریغامثل اینستکه اینمردم دراین کشور نمی‌زیند ونباید ازحوادث و پیش‌آمدهائی که در اینمرز و بوم رخ داده پینا باشند.

چرا دور برویم پیش‌آمد سوم شهریور هنوز خاطر های پریش را ترك نگفته وبااین‌حال‌پست‌خیمان‌میخواهند دلهارافریب‌دهند وازحوادثی که‌حتی‌روزگار هم آنرا فراموش نخواهد کرد و تاریخ تا بازپسین زندگی جهانیان بداوری خواهد پرداخت پند نگرفته و ازیك مشت پندار ناسازگار دلخوشی نشان دهند و آنهمه پستی وناشایستگی که درنوشتن رمان‌بکار رفته برای توده درس‌اخلاق بدانند جای‌اندوه است که ازاینهمه تیره روزی کنونی ورسوائی دیروزی‌عبرت نتوانیم گرفت ومانند آنشاعر هزار سال پیش باز تکرار کنیم که:

هر که نامخت‌ازگذشت روزگار نیز ناآموزد از آموزگار

حقیقت اینست که اینان چشم دارندوبنگریستن نمیپردازند وگوش دارند و نمیشنوندوخرد دارند وبیخردانه میزیند زیرا هم نویسنده وهم خواننده گرفتار پندار های زیانمند ونارسا هستند

امروز این گرفتاری که‌درمیان ایرانیان‌رخ‌داده‌همه‌وهمه نتیجه‌این گفتارهای زهر آگین است که‌همه‌را مشغول ساخته ووقت آنکه بدیگری بپردازند نگذاشته است . یك پندار غلط دیگری نیز آنهارا باین کار واداشته وآن بدیده داشتن کارهای اروپائیان‌است زیرا اروپائیگری بهترین راه تصفیه اخلاق‌را رمان دانسته.

اگر تمام کارهای اروپائیان براست وسودبخش است چرا تنها این‌را گزیده‌اند ودیگر مایه‌های پیشی آنهارا بگوشه ای نهاده‌اند من نمیدانم قومی که خود خرددارندوبانیروی داوری میتوانند راه رستگاری بگزینند چرا آلت دست دیگران باشند وخود برای رهائی خود چاره نیندیشند یك‌نویسنده برای پرورش وآموزش محصلین ایرانی بدنیگونه ازپندار دیگران دنبال میکند که‌پرفسور براون میگوید : حتی کاروانیان ایرانی نیز درسفرها اشعار حافظ را از برمیخوانند وبدینگونه تفریح خاطر خود را فراهم میکنند . بیچاره نمیداند این بیغیرتی‌وبی تفریح‌رفتن که‌امروزسرنوشت ایرانیانرا‌تغییر داده‌بارهمان تخمهای زهرآلودیستکه حافظ کاشته است.

کوتاه سخن‌آنکه توده‌ای که سالهادارا‌ك‌خودرا‌صرف‌بهبودی خود میکند چرا بجای آنکه‌در بیداری توده بکوشداکنون‌میوه آن‌درماندگی باشد . پیداست که‌انگیزه آن تنهازیانمندی آموزاکها است که‌همه‌را بپرتگاه کشانیده وباسلاح رمان بتخریب حافظه این توده کوشیده‌اند وبجای آنکه با خوانا کهای پرمغزدر نیکـداشت روان وتقویت حافظه بکوشند در نخستین سال کودکان ساده‌وبیگناه رابخواندن این پراکندگیها راغب میکنند واز همان نخست جوانان و کودکان مارا بی اراده بار میآورند و سایرین را نیز گوسفند وار درعلفزار عشقبازی و هوسرانی میچرانند و اذهانرا بآشوب ونابسامانی‌مغشوش نموده‌وراستی اخلاقهای خوب آنهارا هم پست میکنند بیچاره محصل هنوز کتابهای درسی خودرانخوانده ونیروی دانش خود را بکار نبسته فریفته این افسانه‌های فریبنده‌میگردد و کسی نیست که‌آنهارا براین خطا ولغزش‌بیاگاهاند ولی مشوق فراوان ومانعی درپیش راه نیست !

گفته‌شدگناه ازآن رهبران‌است وچاره وراه علاج همانراهی که دارنده پیمان‌وپیشوای‌آزادگان مینمایدواین‌راه‌بخردانه‌است که میتواند مارااز‌این‌گمراهی وبلای خانمانسوز رهائی بخشوده وباین آشفتگی‌ها وهرزگیها پایان دهد آری باید خردهانیرومند وتوده‌را نیکی پذیر نمود.

آقای کسروی : باید این‌درد پیش‌ازهمه موردمعالجه قرار‌گیرد.بایدخامه راستگوی‌شما که حافظ ومایه‌نیکداشت روانهای ماست این لکه سیاهرا از آن بزداید زیرا شعر و شاعری تنها اختصاص به یك دسته دارد ولی تمام توده چه دوشیزگان‌وچه‌پسران وچه سالمندان که‌اندك سوادی دارند بخواندن این دفاتر سیاه پرداخته وباندك لغزشی دراین دام سیه روزی میافتند وچون راه دیگری

نمی‌بینند ومخلصی نمییابند بآن‌دلخوش میکنند ونویسندگان بیحس‌وبیغیرت نیزخوب نقطه ضعف این توده بی‌سرپرست را یافته‌اند وتیرشان بهدف خوب‌اصابت کرده است وبدینسان افکار را مسموم وروانهارا سست کرده‌اند .

آقای کسروی : بابودن رمان نمیتوان این توده کجرورا براستی پذیری واداشت.امروزصددرصد محصلین آموزشگاهها کتابهای‌درسی(اگرچه‌اینهاهم‌داروی درد توده نیست وبر شما است که‌باصلاح‌آن برخیزید)فروهشته وبرمان‌میپردازند زیرا باطن این مارهای خوش خط وخال براینخوانندگان پوشیده است بدانگونه که برخی بخواندن آن افتخار میکنند وآنکه بیشتر خوانده ورمانهاراایکی‌یکی برشمرد از میدان همچشمی ورقابت رفقاپیروز درمیآید وچنان برخ دیگران‌میکشد که گوئی درخدمات بکشورافتخار میکند درینا که‌دردااین‌توده یکی ودوتا نیست ونه‌چنان این دردها باجانها وروانها پیوندیافته که‌علاجش‌آسان باشد وشمانیکو داروی درد این توده‌را شناخته‌اید این است مـا (محصلین) بیش‌از همه بشما امیدمندیم که‌راه‌راست رادربیش‌گرفته وازهیچ مانعی‌نهراسیده‌اید ونه‌آنکه خود بیکار نشسته‌ایم اکنون من‌و چندنفر ازیاران درپی جشن آذر هستیم واینست میخواهیم بشما پیوندیم .

باری بجرئت میتوان‌گفت شما دست خدائی هستید که‌باید به‌پیروی ازاین دست مردانه خرافات راسرنگون کرده وباسرانگشت عمل راه رستگاری‌وپیروزی را نشان‌دهیم وآنچه پیداوهویدا است درماندگی رهبران فرهنگی ما‌است‌چه‌آنها جز در پی مفتخواری نیستند و سود خود را برتر از سود تـوده میدانند اینهـا است که ازاین همه بینوائی محصلین دلخونم وبه پیش توانگرترین مردان خردو اندیشه واستادترین پزشك روانشناس بسئوال ودرمان آمده‌ام خدایتان پاینده‌داراد

شیراز حسین رهروی محصل دانشسرا

پرچم ـ این گفتار برای چاپ در روزنامه پرچم فرستاده شده بود و چون پس از رسیدن آن دیری نگذشت که روزنامه بسته شد همچنان باز ماند ، تا اکنون باآنکه در مهنامه جایی برای گفتار های دراز نداریم چون گفتار ارجداریست بچاپش پرداختیم .

سوزانك

درشماره چهارم پرچم کلمه سوزاك‌را نادرست وبجای آن «سوزانك»را درست دانسته بودید . در دزفول این کلمه‌را بهمانگونه که‌شما بکار خواهیدبرد بکارمیبرند.

اهواز ـ شریف نجفی

گواهی پاکدلانه

نویسنده پیش از انتشار پرچم به کمتر چیزی بـاور استوار می‌داشتم و نبایستی‌دارم . زیرادلبستگی سخت من بخواندن خواناکها و آشفتگی و آخشیج هم بودن مطالب آنها مغزم‌را خسته ونیروی اندیشه‌ام‌را ازکار انداخته بود وبهر کاری بی‌آنکه هوده‌ای بدیده دارم برمیخاستم .گاهی بهوس‌گفتار نویسی‌میافتادم گاهی آهنك رمان نویسی‌میکردم زمانی بشعرسرایی میگراییدم. خلاصه هرزمان اندیشه دیگری میداشتم تاباروزنامه پرچم آشنا شدم و آنرا چون بیشتر اززمینه های اخلاقی واجتماعی گفتگو میکرد بدقت میخواندم ونظر بتازگی مطالبش‌در پیرامون هرموضوعی ناگزیر باندیشیدن میشدم .

در این میان چون به برخی سخنان مثلا نکوهش خیام و حافظ و سعدی برای نخستین بـار‌پس از آنهمه ستایشهای دیگران برمیخوردم ، پذیرفتن‌نتوانسته برآن میشدم که‌پاسخ نویسم .

ولی چون پرچم بادلیل پیش آمده ازیکطرف میگفت (شعر سخن‌است و سخن باید تابع نیاز باشد) وازطرفی‌بسیاری از زشت‌گوییها وبدآموزیهای‌شعرای زمان مغول‌را یادآوری میکرد ، من نیز میبایست بادلیل پیش‌آیم وسخنـانی که شکنندهٔ دلیلهای پرچم توانستی بود بنویسم .

ولی چون هرچه درنگریسته می‌اندیشیدم خودرا توانندهٔ چنین کاری‌ندیده بلکه‌ناگزیر بپذیرفتن میشدم ، این است از پاسخ چشم پوشیدم و منتظر پـاسخ کسانی که‌سالها هواداری ازشعر وشاعری‌وازخیام وسعدی وحافظ نموده‌وگزاف گوییهای فراوان کرده بودند شدم.

هنگـامی که دیدم‌عده‌ای خاموشی گزیده (واین خود نشان خستوش آنها بود) وکسانی هم بجای پـاسخ وپیروی ازمنطق و دلیل یاوه سرایی آغاز کرده بی‌ارجی و بیمایگی خود را نشان دادند ، دیگر جای شبهه برایم باقی نماند و مطالبی‌را که‌مورد تردید یابهتر گویم مورد تصدیقم بود باخشنودی پذیرفتم . پس ازآن راه رستگاری وشماره‌هایی ازپیمان‌را نیز بدست آورده خواندم.

در اینجا هم درنگاه‌نخست موضوعهایی‌را باعقیدهٔ خود ناساز گـارمیدیدم، و چون در آن روز ها کسانی انجمنی تشکیل داده خودرا ناشر حقایق اسلام میشماردند ومدعی بودند که ایرادهای اشخاص‌را درزمینه دین پاسخ توانندداد از اینرو بآن انجمن نامهٔ نوشته گوشزد کردم که بهتر است نخست ایراد های

پیمان را که ازچند سال باز پیاپی بکیش شما میگیرد پاسخ دهید .

چون اینان هم خودرا بناشنیدن زدند ، وخود نیز پیمان‌را هرچه بیشتر ودقیق‌تر میخواندم بحقایق نزدیکتر میشدم ، دیری نگذشت که‌آن(ناسازگاری) از میان رفت وازآن پس درست باپیمان هم‌باور گردیده وبآن گرویدم.

اکنون خرسندم وخدارا سپاس میگزارم که مطالب پیمان جای پندارها و سخنان متضادی که‌مغزم‌را آکنده بودگرفته وسستی باورم چاره پذیرفته‌است و درزمینه دین وزندگانی بآمیغهای بسیاری پی برده‌ام و دیگر آن هوسها که مرا هرزمان بکار بیهوده‌ای سرگرم مینمود درخود نمی‌یابم .

این‌را هم بنویسم گاهی می‌بینم کسانی ازپیشرفت پیمان نومیدی مینمایند باید دانست راست است که پیمان کار بسیار مهم ودشواری‌را پیش گرفته و با گمراهی و بدآموزیهای مختلف کهن ونو در نبرد است ، ولی چون مایه آنرا که‌همان کشف رازها وآمیغها درزمینهٔ سامان زندگانی است دردست میدارد ، هرآینه فیروز خواهد بود و کار شکنی و هیاهوی کسانی جلو پیشرفتش را نتواند گرفت .

از آنسوی چنانکه‌پیمان میگوید آمیغ پژوهی یکی ازگهری‌ترین‌خویهای آدمی است‌وهمین خویست که‌پایندان پیشرفت جهان وآدمیان می‌باشد زیراهمین آمیغ‌پرستی است که مردم وحشی قدیم‌را ازتوی غارها وجنگلها بیرون آورده وبوضع وزندگی امروزه رسانیده است.

اگر آدمی ازاین خوی بی‌بهره بودی واژهٔ تمدن مفهوم ومعنایی نداشتی.

تهران ـ مجتبی میرباقری

پرسش - پاسخ

پرسش :
چه جدایی میانه دو واژه آهو و آك است ؟!..

اهواز ـ شریف‌نجفی

پاسخ: جدایی در میانه آنها نیست و هر دو بمعنی عیب است ، ولی‌چون « آهو » بمعنی دیگری نیز می آید ما آنرارها کرده تنها « آگ » را بکار خواهیم‌برد که جدا شده‌ها نیز از آن بیاوریم.

روی نادانی سیاه بادا !

دراین هنگام که‌حصبه وتیفوس پیداشده وبسیاری مردم ازاین دردها بدرود زندگی گفته‌انددردزفول برای‌جلوگیری ازاین مرض‌واگیردست‌بدامان‌روضه‌خوانی زده در کوچه‌ها وخیابانهاوبازارها منبرزده وبگفته‌پیمان پیش‌آمدهای‌هزاروسیصد سال‌پیش‌راملایی‌خوانده بدینگونه میخواهند ازمرك برهند ویابگفته خودشان‌خشم خدارا فرونشانندوافزارهای محرم ده‌سال پیش‌راچون نخل یاشیدونه (اطاقی‌است ازچوب که‌ده‌ها زینت ازپارچه سیاه وسبز وآینه وشمعهای رنگارنك‌وچند پیکره که‌بگفته خودشان پیکره‌امامان‌اند) درخیابانها گردانده وبدورش‌حلقه زده‌بسینه زدن ازبامداد تاشب روزگار میگذرانند . اکنون‌بنگرید درجاییکه مردمانش چنین باشند که بجای درمان دعا بخوانند وآخوندیکه میخواهد باجنبانیدن لب بیك ناخوش تندرستی بخشد ، هرگاه‌ما بخواهیم‌آمیغهارا درآنجا بپرا کنیم اگر گزندی ویازیانی ویاآسیبی بینیم چه جای‌گله است . مااگراین داستانهارابرای یك آفریقائی بگوئیم بما خواهدخندید.من‌نیز اگرایرانی نبودم باینها میخندیدم ولی اکنون‌که میبینم هم‌میهنان من این چنین گرفتار خرافاتند وهیچ دراندیشه زندگی نبوده ونمیدانند اگر یك حصبهٔ ازیك پیاله آب نوشیده تندرستی که‌از آن بنوشد گرفتار حصبه میگردد واین آخوندهای خدای‌ناشناس که برای‌سود خود مردم رابسوی مرك‌می‌رانند جز دلسوزی نمی‌توانم واین برما آزادگانست که‌بکوشیم ودستگاه حقه‌بازی ملایان راباآب اندازیم وهیچ نامید نباشیم چه‌که خود میدانیم راستیها چگونه پیش‌میرود وازآزار کسی‌نیزباك نداریم واین‌تیره درونهارا که موجب شدند دربین دوروزبیش‌از ۱۰۰ نفر ساده‌دل رابزیر خاك پنهان کنند ازمیان برداریم آری باید بکوشیم ومن‌در اهواز باچشم‌خودمی‌بینم که‌حقایق چه‌پیشرفتی دارد وچه‌تأثیری درمردم‌می کند .

اهواز ـ شیشه‌گر

پرچم ـ توده‌ای که‌پیشوایانشان ملایان باشند چه‌شگفت که‌چنین‌نافهم‌و نادان بارآیند . این‌ملایان تاتوانسته‌اند تخمهای نادانی‌را درمیان مردم‌افشانده‌اند. درتهران پایتخت کشور هنوز انبوه مردم‌گردن بدانشها نگزارده‌اند ودریك‌نشستی همینکه گفته میشود : «خودرا پاکیزه نگه‌دارید وازشپش بترسید ...» ناگهان همگی آوازبلند می کنند : «ای‌بابا ! مگرما عقیده‌بخدا نداریم ؟!.. شپش چکاره است ؟!..» دیگران نیزبیاری اوپرداخته هم‌آواز می گردند . بدبختها می‌پندارند که دین وخداشناسی این نادانیهاست.

بخواست خدای آفریدگار ریشه این نادانیهارا خواهیم برانداخت. این آتش که ازدلهای پاك جوانان زبانه مي‌زند ریشه آنهارا خواهد سوزانید.

نابودباد دشمنان پیمان

آقای کسروی - باآشنائی کاملی که باخلاق شما دارم میدانم ازعنوان این نوشته خوشتان نخواهد آمد زیرا شمافرهنگ ومتانت وخونسردیرا دررفتارو گفتار برهمه‌چیز برتری میدهید وهمراهان‌را بداشتن و مراعات آن تشویق می کنید . ولی چه‌خوب بود میدانستید که‌ما در گفتگو در بارهٔ پیمان‌و آمیغهای آن باچه‌اشخاصی روبرو میشویم و چه بی‌فرهنگیها می‌بینیم . مثلا فکر کنید : یکی شمارهٔروزنامهٔ بی‌فرهنگی‌رابدست مامیدهد - روزنامه‌ای که‌مدیر شاعرزادهٔ او درستون جرایدش مینویسد:« کفش یا کلاه‌پرچم چنین‌وچنانست» - و آنگاه‌در برابرما ایستاده چنین می گوید : اگر راست میگوئید جواب اینهارا بدهید . آیا اینها خیال میکنند ما از پاسخ یکمشت شاعر یاوه‌گو و چرند باف عاجزیم ؟! آیا خیال می‌کنند ما نمی‌توانیم بنویسیم آقای شاعر زاده که‌مرحوم پدرت جلو فلان رئیس‌را میگرفت ومیگفت قربان ت .... کفش ندارد واوهم مبلغ پنجاه ریال مانند گداها در دستش میگذاشت حال خودت آن ننگهای شاعریرا فراموش کرده ودرمقابل‌دلایل پرچم بچنین‌بی‌فرهنگیها برمیخیزی . انگیزهٔ خاموشی ما همانا متانت وخونسردی پیشوای ماست که‌میگویند باین بی‌فرهنگان ارجی نباید گزاشت .

بهرحال مقصودم گزارش یك‌شب‌نشینی بود که‌سخن باینجا کشید :

چندی‌پیش شبی عدهٔ درمنزل ما مهمان بودند ناگهان سخن از پیمان‌بمیان آمد شمارهٔ طرفداران گمراهی ویامفاخر ملی زیاد وازآزادگان تنها من وبرادر بزرگترم بود آقایان هریك پرسشی کرده وما پاسخی میدادیم مثلا یکی‌میگفت شما بشعرای‌بزرك ایرادمیگیرید درصورتیکه خارجیان‌بآنها ارجی زیادمیگذارند. ما میگفتیم شما بایراد ما باین شعر :

چومن بگذرم‌زین‌جهان‌خراب   بشوئید جسم مرا با شراب

پاسخ گوئید .

می‌پرسیم این ستایش گزاف آمیز ازمی برای چیست ؛ میگویید‌خارجیان ارج زیادی بشعرا مینهند سیاست اروپائیان آنست که درهندوستان آنجا که گاو را میپرستند بگاو احترام گذارند ؛ آیا ایندلیل بزرگی گاو تواند بود . چند نفر ازآنها که‌خردرا بیکبار ازدست نداده بودند سخنان ما را پذیرفته و بعضی بپرسشهای دیگری میپرداختند .

لکن یکی ازآنمیان که ازهمه بی‌فرهنگتر بود صدا را بلند کرده بدون اینکه خود زبان گویا یاگوش شنوائی داشته باشد مرتبا ناسزا میگفت.خوشمزه

از پشتیبانان پرچم



آقای حسین برهانی

خوانندگان پرچم آقای برهانی‌را می‌شناسند و گفتارهای اورا در روزنامه خوانده‌اند . این جوان باآنکه سه چهار سال بیشتر نیست باپیمان وراه آن آشنا گردیده پیشرفت‌نیکی کرده و ماکوشش های پاکدلانه نیکی ازاو می‌بینیم . این جوانان وحال آنان‌بهترین پاسخی‌بکسانی است که ازدور می‌ایستند وبهانه آورده می گویند : «این توده نمی‌شود» .

آقای برهانی دربندر شاپور به کوششهای نتیجه‌داری برخاسته بودند واکنون دربوشهر دنباله آنرا می‌دارند و امیدمندیم درهمه‌جا فیروزخواهند گردید . مابارها نوشته‌ایم : بایاری خداوهمدستی وپاکدلی چکاری که‌نتوان کرد .

اینجاست که‌این آقای درمانده خودرا از همه بالاتر میدانست وبمن اندرزمیداد که اینها دراول جوانی برای شما سم مهلك است.فسوسابدرماندگی و بیچارگی که آشنائی باآمیغهارا دراول جوانی بدبختی میداند . نادان میخواهد من‌هم‌مانند او بیدآموزیهای دورهٔمغول خو گرفته وبرشمارهٔ رندان‌وقلندران اینکشور بیفزایم. در آخر این آقای باادب با صدای بلند نعره میزد : نابود باد دشمنان سعدی ، حافظ . به‌بینید آنشب چه‌بما میگذشت که‌اگر آن آقای شاعرپرست مارا کتك میزد بعلت مهمان بودن معذور بود .

آقای کسروی این اشخاص مردمانی هستند که‌شاید یك گفتار ازپیمان‌را نخوانده‌اند وازبس تیره‌درون و گمراه میباشند نمیخواهند بخوانند و بدانند آیا کسیکه بامفاخر ملی آنان نبردآغازیده دلایلی هم دارد واگر داشت‌پذیرفتنیست یاباید پاسخ داد . آری اینها نامی ازپیمان ودارنده‌اش شنیده‌اند دراینجا وآنجا سخنانی که‌شاینده خودشانست بپیمان وپیمانیان میگویند اینها دشمنان پیمان و آمیغها میباشند چون راستی‌را مردمانی باین‌پستی و ناستودگی شایسته زیست نبوده وبتوده جززیان نمیرسانند باید گفت : «نابود باد دشمنان پیمان»

دانش آموز - اوسط هاشمیزاده

گنبد پرستی یا خدانشناسی

درپنج فرسنگی فردوس دیهی است بنام امرودکان کنار استخر آب ده از زمانهای پیش مسجدی است که‌خیلی باصفا ومفرح است سالهای دراز این‌مسجد مخروبه وبحال اسف‌آوری افتاده بود و تمام کار های ناشایست از قمار بازی و تریاك کشی درآنجا میشد . درسه‌سال قبل آخوند ده خوابی می‌بیند که یکی از امام‌زاده‌ها در این‌جا مدفون است اتفاقا درکف شبستان مسجد هم سوراخی پیدا میشود که معلوم نیست چیست چون مسجد درکنار پشتهٔ خاکی بنا شده و یکمترو نیم هم اززمین بلند است ممکن است برای آسانی کار پوشیده شده باشدکه زحمت خاك‌ریزی کم شود همانطور که بیشتر جا ها بام عمارت‌را برای آسانی صندوقه می‌زنند که‌کار زودتر تمام شود .

اکنون این مسجد یکی ازامام‌زاده‌های بنام اینجاست و ازاطراف بزیارت میروند بگفته یکنفر دانشمند پیدایش این امامزاده دیگر امامزاده‌های این‌محل را هم کاملا بما میشناساند که چه و کی می‌باشند اینکه گفتم گنبد پرستی خدا نشناسی است اگر درست پی‌بریم بجا وبموقع است زیرا تامسجد وخانه خدابود انواع فسق وفجور درآنجا بجا آورده میشد همینکه یك‌خواب بی‌اساس امامزاده را درآنجا نشان داد پرستش بی‌اندازه وبیجامی نمایندا گراین خدا نشناسی نیست پس‌چیست ؟ !

شب پیش درنشستی راه رستگاری خوانده میشد یکی ازباشندگان گفت اگر آقای کسروی بنام گوهر اسلام واردکار میشد زودتر وبهتر نتیجه میگرفت من گفتم این از کوته فکری است مگر در چند سال پیش که وهابیان که از مسلمانانند بخراب کردن بقاع بقیع پرداختند شماها نبودید که فریاد وامحمدا و وا اسلاماهتان بلند شد ودرهمه‌جا روضه‌خوانی‌ها برپا کردید در گوهر اسلام که بقعه وبارگاه ازبت پرستی است ولی پیروان کیش شیعی کی باین حرفها گوش میدهند من تجاریرا میشناسم که در نشستهای اعانه بینوایان شهر خودشان بقدری خست بخرج میدهند که‌نه مرا حال نوشتن ونه شمارا تاب شنیدن است ولی همین آقایان که‌نامی جز مقدس لایق آنان نیست همیشه گریانند که‌درسر پیری نمیتوانند بروند کربلا واستخوانی سبك نمایند وپولهای سهم امام‌را بلاواسطه بعزاب‌عرب برسانند آخ بیچارگان خدا نشناس .

فردوس- نقوی پاکباز

درپیرامون زبان

— ۳ —

۲-دوریشگی درکارواژه‌ها

یك‌آك دیگر زبان‌فارسی که‌مایه نابسامانی آن گردیده دوریشگی‌است که‌دربیشتر کارواژه‌ها (فعلها) روانست . مثلا نوشتن ونویسیدن دوریشه‌ایست که باهم بکارمی‌رود . زیرا برخی جدا شده‌ها از آن وبرخی ازاین آورده میشود : نوشت ، می‌نوشت ،نوشته، بنویس ، می‌نویسید ، نویسنده .

مانده این بسیار است وبرخی ازآنهاجداییشان ازهمدیگر فزونترمی‌باشد، واینك درپایین یکرشته ازآنهارا میشمارم :

گسیختن گسلیدن ، هشتن‌هلیدن ، رستن روییدن ، گفتن گوییدن ، فرمودن فرماییدن ، نهفتن نهانیدن ، رفتن روییدن ، دیدن بینیدن ، شستن‌شوییدن ، شنیدن شنوییدن ، خواستن خواهیدن ، خاستن خیزیدن ، کردن کنیدن ، بودن باشیدن ، بستن بندیدن ، داشتن‌داریدن ، آفریدن آفرینیدن ، ستدن ستاندن ، کاشتن کاریدن.

این یك‌آشفتگی بزرگی در زبانست‌و کسانیکه بخواهند فارسی‌را- بیاموزند این‌یکی‌ازدشواریهای‌کار ایشان‌خواهد بود . ازاینسوی آیا این آشفتگی‌یکسودی را دربر می‌دارد ؟ ! ..بیگمان نمیدارد وهوده‌اش جز نابسامانی زبان و دشواری آن‌نمی‌باشد . اینست باید چاره کرده شود . بدینسان که همه جداشده‌ها ازیکریشه بیاید . مثلا گفته‌شود : نویسید ، می‌نویسید ، نویسیده ، بنویس ، نویسنده . . همچنین درمانده‌هایش . یکزبان هرچه بسامانتر بهتر باشد .

این نیز باید کم‌کم بکار بسته شود که‌گوشها نرمد . ازآنسوی این‌یك جستاریست که باید از دو ریشه کدام یکی را برگزید و کدام یکی‌را ازمیان برد؟ آنچه مامی دانیم در بیشتر جاها ریشه دوم در خور گزیدنست . زیرا ازآنست که توان همه جدا شده‌ها را گرفت ، و از ریشه یکم چنین کاری نتواندبود. مثلا در همان نوشتن و نویسیدن اگر ریشه‌یکم را بگیریم در بیشترجدا شده‌ها خواهیم درماند . ولی ازریشه دوم همه‌آنها را توان آورد (که‌مانیز آوردیم): لیکن گاهی نیز ریشه یکم ساده تر وبهتر باشد . چنانکه در کردن و کنیدن و آفریدن وآفرینیدن‌حال چنین می باشد وماتوانیم گفت : می کرد ، بکن ، کرنده ، می‌آفرد ، بیافر ، آفرنده . همچنین در برخی مانندهٔ اینها .

۳ فزونی‌بیجای کارواژه‌های یاور

یکی دیگر ازآکهای فارسی فزونی بیجای کار واژه های یاور می باشد

زیرا در جاهایی که میتوان جدا شده آورد و نیازی بکار واژه یاور نیست باز با آن می آورند . مثلا می گویند : ناله کرد ، زاری نمود ، خنده نمود ، درخواست کرد ، زندگی کرد ، نهان کرد و همچنین بسیار مانند اینها که باید بگویند : نالید ، زارید ، خندید ، درخواست ، زیست ، نهانید .

این یکی از زیانهاییست که از در آمیختگی کلمه‌های بیگانه پدیدآمده زیرا کلمه های بیگانه را که می گرفتند با کار واژه یاور می آوردند ، همچون تقاضا کرد ، تناول نمود ، میل کرد ، تضرع نمود ، توجه کرد ، و مانند اینها ، سپس کلمه‌های خود فارسی را هم با آن شیوه آورده اند .

هرچه هست این یکی از آکهای‌زبان می‌باشد که‌نامیتوان باید پرهیزید. باید تا می توان خود کلمه را بگونه کار واژه آورد . مثلا سه کلمه پندار ، انگار ، گمان ازیکرده می باشند وچنانکه‌در آنها می گویند: پنداريد، انگاريد در این هم باید گفت : گمانید . چنانکه‌می گوییم: خشکید توانیم گفت :تريد، همچنان توانیم گفت : کوتاهید ، درازید ، ژرفید ، پهنید و بسیار مانند اینها . چنانکه می گوییم : ترشیده همچنان توانیم گفت : تلخیده ، شوریده وماننداینها این نیز باید کم کم پیش رود و گوشها را نرم ند .

۴ـ ناروان بودن قاعده‌ها

یك آك دیگر فارسی ناروان بودن قاعده‌های آنست . چون از هزار سال باز زبان‌را کنار گزارده و همیشه بکلمه های بیگانه پرداخته اند زبان رو به‌بیکارگی نهاده و از جمله قاعده‌های آن ناروان گردیده .

مثلا در فارسی از هر ریشه‌ای سه‌گونه « کننده » می آید : رونده ، روا ، روان .جوینده ، جویا ، جویان . اینهاهر یکی معنای دیگری‌و جای‌دیگری می دارد (که سپس باز خواهیم کرد) . ولی شما چون بجویید خواهید دید آمدن اینها از ریشه ها بسیار نابسامان میباشد که از برخی آن نمی آید و از برخی این نمی آید و گاهی هیچکدام نمی‌آید . اینك در پایین با یك‌جدولی این را روشن می گردانم :

خواستن: خواهنده ــ خواهان **گفتن:** گوینده گویا ــ

آمدن : آینده ــ ــ **خندیدن:** ــ ــ خندان

رفتن : رونده روا روان **پسندیدن** ــ ــ ــ

نیز در فارسی می توان با افزودن « آن » یك کارواژه « ناگذرا » را « گذرا » گردانید : مثلا چرید چرانید ، دوید دوانید ، رسید رسانید .

این یك قاعده ایست ولی در همه‌جا روان نمی‌باشد ، و اینست نگویند : خواند خوانانید ، فروخت فروشانید ، بست بندانید .

نیز چنانکه سپس خواهیم دید یك نا بسامانی بزرگی در پسوندها و پیشوندها همینست که‌در همه جا روان نمی باشد . این سه‌مثل‌را بنام نمونه یاد کردم و مانند اینهافراوانست .

این خود یکی از نابسامانیهای زبان واز آکهای آنست که باید بر کنار گردانید وهر قاعده‌ای را در همه جاروان شمرد . مثلا در آن سه گونه « کننده » باید هرسه را ازهر کارواژه‌ای بکاربرد . بایددرجاییکه سزنده‌است خواها ، گویان ، ایا ، ایان،خندنده ، خندا ، پسندنده ، پسندا ، پسندان نیزآورد. همچنین در دیگر جاها . گذرا گردانیدن کار واژه را باید در همه جا روان گردانید و دربستن و فروختن وخواندن نیز گفت : بندانید ، فروشانید،خوانانید همچنین در دیگر جاها . از پسوندها و پیشوندها نیز سخن خواهیم راند .

گذرا وناگذرابودن برخی‌ریشه‌ها

یکی دیگر از آکهای فارسی اینست که برخی ریشه‌ها در ان هم گذرا و هم ناگذرا می‌آید. همچون‌شکست،ریخت ، پراکند ، نمود ،آمیخت‌وماننداینها.این خودآشفتگیست وانگیزه‌اش‌اینست که‌در فارسی‌یك افزاری برای‌ناگذرا گردانیدن گذرا نیست . افزاری برای‌گذرا گردانیدن ناگذرا هست ولی‌برای وارونه‌آن نیست.در جاییکه هرزبانی بچنین افزاری نیازمند است . از نبودن‌آنست که به‌ینسان برخی ریشه هارا بدوحال بکار می‌برند . «شکست» گذرا می‌باشد.ولی چون بناگذرایش نیز نیاز افتد ، زیراگاهی برخی چیزها بخود شکسته شود ، از اینرو آن‌راگاهی هم ناگذرا آورده‌اند . اما ازچاره این در جای دیگری سخن خواهیم راند .

۶ ـ بجای کننده آمدن کرده‌شده‌ها

یك آك دیگرآنست که‌دربرخی ازریشه‌ها بجای « کننده » « کرده‌شده» می‌آورند . همچون : ایستاده ، نشسته ، خوابیده ، گذشته ، ریخته ، پخته ومانند اینها . مثلا می گویند : «این خوابیده کیست» که‌می‌باید بگویند: «خوابنده» . همچنین درمانندهای آن . این هم یك آشفتگیست و چاره آنست که اینهارا جز برویه « کننده» نیاورند . چه‌زیان خواهد داشت اکر بجای « ایستاده » که غلطست «ایستنده» بگویند وهمچنین در مانندهای ان ؟!..

۷ ـ درهم بودن زابها

یك‌آشفتگی شگفت‌دیگر درهم‌بودن‌زابها (صفتها) میباشد . مثلامی گویند:

« دیوار کوتاه » در حالیکه غلطست . زیرا کوتاهی در برابر درازیست و در اینجا که خواستشان نا بلندیست باید گویند «دیوار پست» . دیوار کوتاه آنرا گویند که درازیش کمتر باشد . نیز می گویند : «مرد درستکار» در حالیکه غلطست و باید بگویند :«مرد راستکار» . زیرا خواستشان کسیست که‌ازدزدی‌و کلاهبرداری بپرهیزد و این «راستی» است . درست در برابر غلط یا شکسته می‌باشد . می گویند : «این‌کار سخت است» . درجاییکه باید بگویند :«دشوار» است . زیرا « سخت » در برابر سست میباشد نه در برابر آسان . می گویند : «این آب کند می‌رود» که غلطست و باید بگویند : « آهسته » میرود . زیرا کند دربرابر «تیز» است نه دربرابر تند . از اینگونه بسیار است .

در نتیجه آنکه همه بکلمه‌های بیگانه پرداخته اند کلمه‌های زبان خودرا فراموش گردانیده بدینسان نابجا بکار برده‌اند . باید این نیز از میان برداشته گردد وهرزابی درمعنی درست خود بکار رود ، وچنانکه نشانداديم راه دانستن معنی هرزاب آنست که آخشیج یابرابر آن دانسته شود و من اینك برخی از آنهارا درپایین می‌آورم :

راست - دروغ،چپ ، کج	درست - غلط ، کمتر ، شکسته ، بیمار
سفت - نرم ، شول	سخت - سست
دشوار - آسان	بلند - پست ، آهسته
دراز - کوتاه	کلفت - باریك
تنك - فراخ	بالا - پایین
تند - آهسته	تیز - کند
زود - دیر	کم - بیش
فراز - نشیب	دور - نزدیك
درشت - هموار	بزرگ - خرد (کوچك)
نیك - بد	پشت - رو
زیر - زبر	پس - پیش
شاد - اندوهناك	خشنود - ناخشنود ، گله

۸- بیمعنی گردیدن بعضی از کلمه‌ها

یك آلودگی شگفتی آنست که بسیاری از کلمه‌ها معنای روشن نمیدارد و با اینحال بکار می‌رود ، همچون : آزرم ، نوید ، برومند ، فره، فرهنك ، فرهومند، راد مرد ، ستیز ، نیایش و مانند اینها که هیچ یکی معنای روشنی در نزد مردم نمی دارد .

« آزرم » بهمان معناست که امروز « شرف » می نامند و اگر روشنتر خواهیم باید بگوییم : « اینکه یك کسی به نیکی و آراستگی خود دلبستگی دارد و در بند نام نیك باشد » . این یکی از معناهاییست که مابان نیاز می‌داریم و می باید « آزرم » را در همان معنی شناخته گردانیم ولی در زبان دیگران این یك کلمه بیمعناییست که همیشه در پی کلمه «شرم» می آورند ، مثلا می گویند : « شرم و آزرم نداری ؟!..» و اگر شما بپرسید : « آزرم بچه معنی است ؟ » در مانند . « نوید » بمعنی وعده است . ولی بیشتر آنان معنی این را نمی دانند واگر نیك نگرید آنرادرمعنی مژده‌بکار میبرند . « برومند»دریك‌شعری آمده‌ولی چون معنایش‌را نمی‌دانند آنرابا‌پیش باء می‌خوانند .

درجاییکه بازبرباء وهمان کلمه « بر» (بار) بمعنی میوه است که باپسوند « مند » آمد . « فره » یك کلمه بیمعناییست که از افسانهای کهن زردشتیگری یادگار مانده . زردشتیان می‌پنداشته اند که مهر و پروای خدا در یك کالبدی بنزد کسی‌آید و باو همراه گردد وبااینکه اکنون دیگرآن پندارزردشتیگری باز نمانده و واژه هیچ معنای نمیدارد باز آن را بکار می برند . « فرهنك » بمعنی تربیت است ولی آنان این را در یك معنی تاریکی بکار می برند و اگر بپرسی : « فرهنك چیست » خواهند گفت : « فضل و ادب و علم » که از همین پاسخ‌نادانسته بودن‌معنی‌آن پیداست . اگردوباره‌بپرسید: « فضل‌وادب چیست؟!» در اینجاست که بخشم آمده پاسخ ناشاینده خواهند داد . اندازه ناشایندگی فرهنگستان از اینجا پیداست که نام خود را « فرهنگستان » گزاشت که هیچ معنایی نمیدارد . « فرهومند » همان « فره » باپسوند « مند » می باشد (گاهی پیش ازواژه مند «او» می آمده چون تنومند) که‌خود بیمعنی است‌ولی بکار می رود و شگفتر از همه معناییست که در فرهنگها بآن داده اند : « مرد نورانی پاکیزه روزگار» . « راد » بمعنی «سخی» است ولی اکنون راد مردرا در یك معنی تاریکی بکار می برند که اگر بپرسیم خواهند درماند . «ستیز» بمعنی لجاجت است لیکن آنان این معنی را نمیدانند وهرکس آن را بمعنی دیگری می آورد . « نیایش » با خدا یا با کس دیگری با زبان فروتنی سخن گفتن‌است لیکن آنان یك معنای روشنی از این نمی خواهند .

یك نمونه نیکی‌از آشفتگی زبان واز تاریك گردیدن واژه‌هاآن‌معناهای گوناگون‌و اخشیج‌همست که‌درفرهنك ها برای بسیاری ازکلمه‌ها می‌نویسند.مثلا در برهان قاطع همان کلمه « راد » را چنین معنی می کند : « راد بر وزن شاد

کریم و جوانمرد و صاحب همت و سخاوت را گویند و بمعنی شجاع و دلاور هم همت و حکیم و دانشمند را نیز گفته اند بمعنی سخنگوی و سخن گزار و قصه خوان هم آمده‌است »

از اینگونه بسیار است واین در نتیجه آمیختن کلمه‌های عربی و سخنبازی کردنت که از یکسو کلمه‌ها نیروی خود را از دست داده و یك معنای روشنی از آنها برنمی‌آید واز یکسو مردم بشنیدن کلمه‌های نافهمیده وجستجو نکردن‌در باره معنی آنها خو. گرفته‌اند . این آلودگی هم باید از میان رود وراهش اینست که هیچ کلمه‌ای بی‌داشتن یك‌معنای روشنی بکار نرود

پرسشهای بیهوده

گفتاری را که در شماره سوم مهنامه پرچم زیر عنوان «سفر قزوین» نوشته در آنجا سخنانی درباره گفتگوی خلافت اسلامی و کشاکش شیعی وسنی‌در آن باره بمیان آوردیم ، کسانی خوانده وبهوس افتاده‌اند که بیکرشته پرسشهایی برخیزند . درحالیکه ما درهمان گفتار چند بار یاد کردیم و در جاهای دیگری نیز نوشته ایم که گفتگو از داستان خلافت اسلامی از دین نیست ، بلکه اگر راستی‌را بخواهیم‌خود بیدینیست . آری‌بیدینیست که‌یکدسته مردم کارهای‌زندگانی خودرا رها کنند و از پیشامد های هزار و سیصد سال پیش بکشاکش پردازند . این معنی زندگانی را ندانستنست . این بخرد و راهنمایی آن پشت‌پا زدنست . دین برای آنست که مردم باین نادانیها نیفتند .

باآنکه بارها این‌را نوشته‌ایم باز این پرسشهارا می کنند . من نمیدانم‌یك سخن‌را چند بار بگوییم تاآنان بفهمند ؟ ! . . نمیدانم چه سودی در این گفتگوی بیهوده دیده‌اند ؟ ! . . دراین کشور اگر ازساده‌ترین جستارهای زندگانی بپرسیم کمتر کسی آگاهست و کمتر کسی پاسخ تواند داد . چهل سالست در کشور مشروطه روان گردیده هنوز یکی ازهزار مردم معنی راست مشروطه‌را نمیدانند . در این پیشامد های پولی دو سال اخیر ما دیدیم بازاریان و بازرگانان از معنی راست اسکناس وپشتوانه آگاه نمی‌باشند و این چیزی‌را که باید بدانند ندانسته اند . . . اینگونه دانستنیهارا بکنار نهاده اند ، وهمه در جستجوی آنند که علی خلیفه‌بوده یاابوبکر ، فدك حق دخترپیغمبر می‌بوده یانمی‌بوده ، حسن بامعاویه‌چرا آشتی کرده ، حسین با یزید چرا بجنگ برخاسته است .

در سر زمینی باین باردهی می‌زیند و بهره‌مندی از آن نمی‌توانند ، و همه

دربی آن جستارهای بیهوده می‌باشند . بدتر از همه آنکه بخدا دروغ می‌بندند و چنین وا می‌نمایند که خدا از این گفتگوهای بیهوده خشنود می‌باشد . چنین باور میدارند که چون کسی مرد بیدرنگ دوتن فرشته با گرزهای آتشین بالا سرش آمده ازو دراین زمینه‌ها به‌پرسش وآزمایش خواهند پرداخت . ببینید کار گمراهی تابکجا انجامیده .

یکی ازآنان می‌پرسد :« پس چرا امیرالمؤمنین دعوی خلافت می کرد؟!. » می گوییم : مگر ما پاسخده کارهای این وآن هستیم ؟ ! . . در جاییکه دانسته شده که‌خلافت دراسلام باشور بایستی‌بود وپیغمبر اسلام کسی‌را نامزد خلافت نگردانیده بوده اگر دعوی از امام علی ابیطالب سرزده (که آنچه مامیدانیم سر نزده و هرچه درآن باره نوشته اند دروغست) خود او پاسخده خواهد بود . . خدا ازو بازخواست خواهد کرد . .

اینان میخواهند هر تیری که در ترکش دارند بیندازند و هر پرسشی که باندیشه‌شان می‌رسد بپرسند ، آنگاه‌نیزخودرا بکنار کشیده‌اینزمان ازراه دیگری بیایند وپرسشهای دیگری پیش آورند .اینان اگردرپی رستگاری‌بودندی‌تاکنون میدانستندی که درگمراهی سختی می‌باشند و بخود تکانی داده وبراه‌شتافتندی.

یکی‌دیگرمی‌پرسد : « چرا اینهمه‌علمای‌شیعه نفهمیده‌اند ؟!.. چراهزارهاعالم بزرگ آمده و رفته و ندانسته اند ؟!.. » می گوییم : مگر ما پاسخده نفهمیدن‌یا ندانستن علمای شیعه هستیم ؟!.. این را از خود ایشان بپرس . اکنون آنهمه علما در نجف و کربلا ودر شهرهای ایران می‌زیند شما ازآنان بپرسید که‌چرا حقایق راندانسته‌اند ؟ ! . . چرا اکنون هم که می گوئیم تکان بخود نمیدهند و چرا براه‌نمی‌آیند؟!..

چون دردوشماره گذشته درباره قرآن سخنانی‌نوشتیم‌یکرشته پرسشها نیز درپیرامون‌آنها می کنند . می گوییم : ماآنچه دربارهٔ قرآن بایستی نویسیم‌نوشتیم‌و به‌بیش ازآن‌نیازی‌نمی‌بینیم‌واگرشماآنهارانمی‌پذیرید خودتان‌دانید.اینکه‌می گوئید: با آن پاسخها دشواریهای قرآن آسان نگردیده می گوییم :این بار شماپاسخ دهید مگرتنها مائیم که‌باید پاسخ دهیم ؟!..

یکی هم نام‌که بهر کس می گزارند ویکی‌را حسن ودیگری رستم خوانند این برای شناخته شدنست . اینکه کسانی نامهای خودرا پنهان کرده با دستینه «حقجو» یا « حقگو » یا «طرفدار حقیقت» یا « یکی از خوانندگان پرچم » پرسشها می‌فرستند ما نمیدانیم باین کار آنان چه معنایی دهیم . یك کسی اگر با

دل پاك وساده پرسشی می کند دیگر چرا نام خود پنهان دارد ؟ !.. آیا همین نشان ساده نبودن رفتار آنان نیست ؟ !.

بهر حال ما باینگونه پرسشها کمترین ارجی نمیگزاریم وآنهارا نمیخوانیم چه رسد بپاسخ نوشتن.

گذشته ازاین ، مابکسی پاسخ توانیم داد که اورادر پی راستیها شناسیم. باینمعنی ببینیم که گفته‌های مارا پذیرفته است و پرسشی که می کند اگر پاسخ دهیم خواهد پذیرفت. کسانیکه می بینیم در پی آمیغها نیستند ویك پرسشی که می کنند ومایاسخ می‌دهیم در آنان نمی‌هناید و همچنان دنبال گمراهیهای خود را می گیرند چه جای پاسخ دادن بایشانست ؟!.. اگر تاکنون هم باینگونه کسان پاسخهایی میدادیم چون آغاز کار می بود سخت نمی گرفتیم وچنین میخواستیم که بهانه‌ای باز نماند . ولی ازاین پس جای سست گیری نخواهد بود .

ما روزیکه بکوشش بر خاستیم گمان نمی بردیم توده ایران باین آلودگی باشد . گمان نمی‌بردیم اینگونه رفتار های سبکمغزانه از این مردم ببینیم . ما از یکراه بسیار ساده و راست و روشن پیش آمده ایم . راهیکه تا کنون مانندش نبوده — ما در هر سخنی بگفته خود مثلها می‌زنیم ، دلیلها یاد می کنیم ، ازهر باره روشنش می گردانیم . پس از همه اینها می گوییم : اگر کسی را ایرادی هست بنویسد ، پاسخی هست بگوید . با اینحال آیا جا داشته که کسانی به سبکمغزیهایی برخیزند . امروز بنام « حقجو » یك پرسشی کند و چون پاسخ دادیم آنرا رها کند و این بار خود را « یکی ازخوانندگان پرچم » یا « یکی از ارادتمندان شما » نامیده به پرسشهای دیگر پردازد ؟!.. یکروز « شیعی خالص » باشد واز داستان خلافت بپرسد ، و فردا « قرانی » صرف باشد فلان آیه را پیش کشد ، و پس‌فردا « مادی و دانشمند » گردیده هستی خدا را نپذیرد ؟!.. ما چون می‌اندیشیم می بینیم داستان اینها داستان آنکسانیست که در لجنزاری فرو رفته اند وچون یکی آمده میخواهد بیرونشان آورد ، یکی گردن کشی میکند، دیگری بریشخندمی پردازد ، سومی پرسشهای شگفتی می کند ، چهارمی بخودنمایی پرداخته فلسفه‌ها می بافد — دربرابر آنکه ازلجنزار بیرون آیند و بیك زندگانی پاکیزه‌ای رسند باین رفتار های سبکمغزانه می پردازند . می بینیم از هر باره داستان اینمردم با آن یکیست . یك توده در درون صد گونه گمراهی دست و پا می زنند وصد پراکندگی در میان آنان رواج می دارد ما که میخواهیم از آن رهاشان گردانیم این رفتار را از آنان می بینیم

دربارهٔ تریاك وباده

از میاندواب آقای فضل‌الله صمدی دربارهٔ تریاك پرسیده‌اند . می گویم : تریاك وباده ودیگراینگونه چیزهارا به‌پزشگی باز باید گزاشت . اینهایکسره باتن آدمی بهبستگی می‌دارد واین کار پزشگیست که‌از آنها سخن راند. اینها زیان آشکاری میدارند ولی گاهی درمان نیز توانند بود ، واین کارپزشگیست که دستورهایی دربارهٔ آنها دهد .

یکروزی اگر دین بکار دانشها پرداخته آنروز دانشها این جایگاه را نمیداشته است . امروز باید آنهارا درکار خود آزاد گزاشت . «دین کارش جدا ودانشها کارش جداست» .

آری‌ما خواهیم توانست برای مستی کیفری گزاریم . زیرا مستی سرچشمه بدکاریهای بسیاری تواند بود . خواهیم‌توانست برای کسانیکه بدستورهای پزشگان گوش نمی‌دهند ودربند تندرستی خود وخاندان خود نمی‌باشند کیفری گزاریم . زیرا این ، بدی باتوده می باشد.

ما چند سال پیش درپیمان دفترچه‌ای دربارهٔ تریاك و زیانهای تنی آن بچاپ رسانیدیم . ولی آنرا یك‌پزشگی نوشته بود که‌می‌بایست هم او بنویسد .

***

درایران یکی ازآشفتگیهااینست که‌دیده می‌شود پزشك سخن از «اخلاق» واز «سیاست» می‌راند وملا یاآموزگار گفتار دربارهٔ باده وتریاك می‌نویسد.

همان پزشگی که‌آن دفترچه را درباره تریاك و زیانهای آن‌نوشته بود سخنانی نیزاز «خرد» و«اخلاق» رانده وبجاهای دوری رفته‌بود .من گفتم : پزشك کجا و سخن ازخرد وفهم کجاست ؟ ! : ازاین پرسش درشگفت شد و من خواستم اورا بیدار گردانم و گفتم : شما بگویید خرد چیست ؟ . .«اخلاق» چه چیزرا می گویید ؟ ! . . ازپاسخ درماند.

درهمان روزها یك‌ملایی گفتاری دربارهٔ باده نوشته آورده یود درپیمان بچاپ رسانیم . گفتارش‌را خواندم‌ودیدم می‌نویسد: «سرچشمه همه بدیهاباده‌است» گفتم : چه گزافه بزرگی بکار برده‌اید ؟ ؟ . گفت : «چطور ؟ . !» . گفتم : آیا این راستست که‌سرچشمه همه بدیها باده است ؟ ! . شما چنین انگارید که باده درجهان نباشد ، بلکه ریشه مو از جهان برافتد ، آیا بدیها از میان خواهد رفت ؟ ! این آزمندیها ، این پندارپرستیها ، این خودنماییها ، این کینه‌توزیهااز

هنایش خواهد افتاد ؟ ! . .

ازپاسخ درماند و چنین گفت : پس چکار کنیم ؟ ! . . در نکوهش باده چه‌نویسیم ؟ ! . . گفتم : هیچی ننویس . شماکجا وسخن راندن ازباده کجا ؟ ! . . این کاریست که‌باید پزشك کند .

چندسال پیش یکی درتهران کتابی درباره باده واینکه باده‌خواری گناهست وزیانهای بسیار دارد نوشته و چاپ کرده ، که من آنرا ندیده‌ام ولی چنانکه شنیده‌ام درهمان کتاب ازحافظ وخیام ودیگر شاعران باده‌خوار وباده‌ستا هواداری نشان داده وچنین گفته که خواست آنها از «شراب» که نام می‌برند نه این «شراب مسکر» ، بلکه یك گونه «حال وجدانی» بوده‌است .

ببینید : اینمرد چیزی‌را که‌توانستی باخرد خود دریابد وبداند درنیافته و ندانسته ، وچیزی‌را که‌کار پزشکیست و باید با دلیلهای دانشمندانه روشن گردد دعوی دانستن کرده است . زیان شاعران ایران که صد برابر زیان باده است (آری صد برابر) وهر بافهم وخردی تواند آنرا دریابد درنیافته ، یااگر دریافته است برای آنکه فلان وزیررا ازخود نرنجاند به‌پرده کشی کوشیده ، وازآنسوی ازباده وزیانهای آن که بهمبستگی یکسره بادانش پزشکی می‌دارد بسخن پرداخته است.اینها همه نمونه‌های آشفتگی‌اندیشه‌ها ونابسامان بودن‌باورها ودانا کهاست. اینها هریکی نشان دیگری از گمراهی اینمردم و ازسر کلافه گم کردن ایشانست .

آمیغ پژوهی درنهاد آدمی هست

کتاب حافظ چه‌میگوید درخوانندگان اثرنیکی نموده وبیشتر از کسانیکه این کتاب را میخوانند ازاشعار آن «شاعر خراباتی» بیزاری می‌جویند . بیاری خدا و باکوشش یاران روز بروز پیمان وپرچم بیشتر می‌هناید . آرزوی همه ما اینست که این توده ازآلودگیهای خود بیرون آیند . ماه‌گذشته نامه‌ای ازآقای ضیاء مقدم رسیده واز خود نوشته‌پیدا بود که از یکدل پاك وپر از ایمان بیرون تراویده چند مرتبه با بودن یاران آن کاغذ خوانده شد و همگی بآن نیکمرد پاکدین درود فرستادیم ، و همگی بیاد گفته آن راهنمای ارجمند افتادیم که «آمیغ پژوهی درنهاد آدمی هست اگرمغزها ازکار نیفتاده باشد چه‌پیروچه‌جوان هرکس باید آمینها را بپذیرد» . آمیغ پژوهیست که آن پیر مرد پاکدرون را (که بنوشته خود شصت سال دارند) بنوشتن این نامه واداشته است »

(از یك نامه آقای پاکروان — ازقزوین)

چگونه‌ازرستگاری گریزانند

چندی پیش که با مدادان از خانه به بازار میآمدم در بین راه دیدم دو تن که یکی دکاندار و دیگری رهگذر بود با هم زبانی می جنگند . رهگذر به دکاندار دشنام میدهد و لامذهب و بیدین و بدبهائی میگوید . دکاندار هم به رهگذر دشنام داده و لامذهب و بیدین میگوید.من پی بردم که این دکاندار بهایی است و در دل خود به‌بیچارگی‌هردو ، هم گریستم وهم‌خندیدم . درشگفت بودم از اینکه اینها هر دوبیکدیگر بیدین میگویند . هنگام بر گشتن ازبازار به بهانهٔ خریدن صابون به دکان همان بهائی رفتم و یك شماره از پیمان هم در دست میداشتم . نام و نشان خودم را گفتم بیدرنگ‌شناخت وبا همان‌روشی که ویژه بهائی هاست با من تعارف نمود من نیز گرمانه تعارف او را پذیرفته و در میانهٔ سخن پرسیدم که کشمکش با مدادی با آن مرد روی چه بود وچرا بهمدیگر دشنام میدادید ؟. با یك چهرهٔ باز پاسخداد که شگفت روزگاریست که به من بیدین میگفت با اینکه بیدینی اینان بر همه جهان آشکار و نمایان است و از گفته‌های جمال مبارك و یا جمال قدم‌ولی امر برای خود گواه‌آوردو می‌پنداشت که من هم‌بهائی هستم‌وبآنها‌گواهی‌خواهم داد که‌مایهٔ تسلیت‌وی گردد .

در پاسخ گفتم اگر راستی را بخواهید و اگربدتان نیاید من میخواهم سخنی بشما بگویم . گفت بگوگفتم راستی این است که هم‌شما و هم آن مرد هر دو از دین و از آئین خدائی بسیار دورید . این‌را که گفتم با چشمان باز بمن نگریست و در حال حیرت پاسخ داد . چرا مگر حضرت بهاءالله نیست‌که نفاق و اختلاف را از میان بر داشته و همه را بیکدیگر برادر گردانیده و عاشروا مع‌الادیان بالروح والریحان فرموده و همه اهل عالم را چون میوه یك درخت دانسته و بجای حب‌الوطن‌من‌الایمان حب‌العالم من الایمان فرموده .

گفتم آری اینها را گفته و زمانی من هم چنین‌میپنداشتم سپس دانستم که بهاءالله با اینکه اینها را گفته ولی خودش از دین بر کنار بوده و حتی معنی درست دین را نمیدانسته و این است چند گمراهی را بهم آمیخته و یك دین‌بی پایی بمیان آورده .

گفت شما اینها را از کجا میگوئید و دلیل‌تان از کجاست؟!. گفتم دلیلم از همین کتاب است که در دست میدارم (در میان گفتگو مشتریها سخنان‌مارا قطع میکرد). پرسید این‌چه کتابی است و نویسنده‌اش کیست؟. گفتم این‌مهنامه پیمان است و نویسنده‌اش آقای کسروی است اگر شما هم میخواهید راستی‌ها

را در یابید و معنی درست دین را بدانید و آفریدگار را بشناسید و هم چنین معنی جهان وزندگی را در یابید این کتاب‌را بخوانید تاآسوده وسبکبار گردید.

پاسخ داد کنون فهمیده وشمارا شناختم . ولی‌امرما دربارهٔ این کسان و نوشته‌شان امر فرموده که‌اینان گمراهند و کتابهایشان نیز ضاله ومضر است مبادا که‌احباب الهی نوشته‌های این گونه کسان را بخوانند و بویژه خواندن این قبیل کتب‌را سخت قدغن نموده .

پاسخ دادم بانهی کردن کار ازپیش نمیرود و زبان مردم بسته نمیشود بهتر است ولی‌امر بجای قدغن کردن ، خودیامبلغانش بگفته‌های این شخص پاسخ دهد که‌بیش ازاین ازتعداد بهائی‌ها نکاهد . گفت من بشما نصیحت نموده‌ومیگویم این قبیل کتابهارانخوانید ودل‌خودتان‌را مشوش نگردانید ندیدیدآواره‌چطورشد.

گفتم ازمن گذشته من‌خوانده‌ام وآنچه‌را که‌باید بفهمم فهمیده‌ام وآنچه‌را که‌باید بدانم دانسته‌ام و ازدارنده و نویسنده این مهنامه بسیار هم سپاسگذارم که‌مرا از گمراهی باز داشته وبراه راست رهنمائی نموده درپایان خواهش‌نمودم که‌مرا به محفل‌هایتان ببرید تادرآنجا نیز بگفتگو پردازیم وعده داد که در موقع خود آگهی میدهم دومرتبه دیگر هم یادآوری نموده‌ام بااینهمه خبری نشده .

تبریز - نادر شکوهیان

یکداستان افسوس انگیز

در دوهفته گذشته به‌آقای جوانشیر که یکی از همراهان ارجمند ماست داستان افسوس آوری رخداده وچون چگونگی را خود او بنام داد خواهی باداره‌هایی نوشته‌اند همان‌را در پایین می‌آوریم :

دیشب که درساعت ۱۲/۵ بایکی ازدوستان (ستوان یکم حسنی کارمند اداره دارائی آمارکاه ارتش) در امتداد خیابان شاهرضا رو بخانه خود میرفتیم دوتن ازسربازان آمریکائی از چهار راه پهلوی تقریبا پنجاه قدم عقب تراز ما بدنبال مامی‌آمدند چون درآن موقع شب رفت وآمد مردم درخیابان نابرده کم بود ما ازخلوت‌بودن‌خیابان‌اندیشه‌ناك بودیم بویژه که‌میدیدیم آمریکائیان‌مستانه‌راه میرفتند ولیکن ازآنجا که آمریکائیان را بنیك‌خوئی وشهریگری شناخته بودیم هیچ حادثه بدی را انتظار نمی‌داشتیم وهمچنان میرفتیم تادر انتهای آن‌خیابان که بسمت خانه خود پیچیدیم دیدیم آن دوتن تندتر قدم برمیدارند و بما نزدیکتر میشوند باز ما پروانمی‌نمودیم تاناگهان بما نزدیك شدندوبا همراه من‌بنای‌درشتی

و بی احترامی گذاشته طعنه زنان سخنانی بزبان خود میگفتند ماکه‌از خواست آنان آگاهی نداشتیم‌و بزبانشان هم آشنا نبودیم بااشاره خواهش کردیم بروند وباما کاری نداشته باشند وازآنها چشم داشتیم راه خود گرفته بروند و جزاین نمی‌اندیشیدیم ونبایستی اندیشیم. ناگاه یکی‌ازآنها که خود سرباز نیرومندی‌بود بابکس فلزی که بدست داشت برپیشانی‌من فرو کوفت ومن گیج‌وار در چند قدم دورتر بزمین خوردم دیدم بیرحمانه باز بسوی من حمله میکند وچون‌بمن رسید دست بجیب من‌فروبرد ومن همچنان ازخود دفاع میکردم ولی چون‌توانائی نداشتم کیف مرا برداشت وازمن دست کشید درحالتیکه رفیق من باآمریکائی دیگردر زدو خورد بود وبعد دانسته شد که دوتن ازسربازان مسلح اجنبی (روسی یا لهستانی) باسرنیزه آمریکائیها را از رفیق من جدا کرده بودند چون رفیقم در رسید دیدم چندان صدمه ندیده بهرحال باصد دلتنگی وعذاب راه خودرا گرفتیم‌و چون بخانه رسیدیم دیدم پیشانی ودودست وزانوهایم بسختی زخمی شده باوسائل مختصری که آماده داشتیم زخمها را بستیم و صبح بمریضخانه وزیری رفتم تا پانسمان بکنند

شنیدنی اینکه پزشکان وپزشکیاران آنجا تا چشمشان بمن افتاد رو بمن کرده چنین گفتند : «لابد شما را هم آمریکائیها زده‌اند ».دانسته شد مانندهٔ اینکار بسیار رخ داده وپزشکان افسوس میخوردند، که چرا ازاینکار جلوگیری نمیشود . باری چون پزشکان درمانم کردند باداره آمدم و کنون باهمه دلتنگی بکار پرداختم و نمیدانم اینکار خلاف آئین آدمیگری را از که سزا خواهم و بکجا واز که شکایت کنم واگر بکنم آیا آن سربازان کیفر خواهند دید . ؟

از زخم پیشانی با همه سختی و خطرناکی آن و از در رفتن کیف با وجود اینکه محتوی تمام موجودی نقدینه‌ام بود (یکصد و پنجاه و اند تومان‌پول و علاوه بر آن یك برگ جیره بندی و بعضی چیز های دیگر که درست بیاد ندارم) چندان متأسف و در عذاب نیستم تأسف من از اینست که اصولا رفتار یکتن آمریکائی بایکنفر ایرانی چرا بایداین اندازه ستمگرانه و نا جوانمردانه باشد ؟ . چرا دولت ایران درفکر امنیت جانی ایرانیان ومقامات آمریکایی در بند نام‌پاس نیك خود نباشندوبرای چنین رخدادهائی که بحیثیات هردو ملت ایران وآمریکا لطمه وارد میآورد ازپیش چاره‌ئی نیندیشند ؟

علیقلی جوانشیر خویی

اینست چگونگی آن داستان ،وما افسوس میخوریم که‌با چنین داستانهایی دچاریم وهنوز نمیدانیم ازسوی دولت دراین باره چه کوششی رفته است.

راه ایرادرا هم نمیدانند

از تبریز می‌نویسند ملایان یك‌ایرادی بشما پیدا کرده‌اند . درسی‌سال پیش هنگامیکه در تبریز بوده‌اید کتاب شریعتی برای دبستانها نوشته اید که درآن دوازده امام‌را شمرده نام «امام زمان» را نیز برده‌اید . این‌را دستاویز بزرگی گردانیده‌اند . دوسال پیش روزنامه آذربایجان نیز آنرا نوشته‌بود.

می‌گویم : اینان کسانیند که روانهاشان بیمار وخردهاشان بیکاره است وچون نمی‌توانند حقایق‌را بپذیرند ببهانه‌های‌شگفتی برمیخیزند ، ایرادهای خنکی می‌گیرند . همچون کودك که چون چیزیرا نخواست بهانه های خنکی آورد وایراد های شگفتی گیرد .

مردمیست آلوده ودرمانده وسر کلافه‌را گم کرده . ما رنج می‌کشیم ، زیانها می‌بریم ، ودرراه رهایی آنان می‌کوشیم ، با گمراهیها نبرد می‌کنیم ، و یکرشته حقایق‌را که همسنك دانشهاست درمیان آنان رواج میدهیم ، و یکدسته در برابر اینها بهرگونه دشمنیهای‌پست برمیخیزند ، هرگونه‌نادانی نشان‌می‌دهند، هرزمان درپی دستاویزی هستند که ایراد گیرند .

این‌را که می‌نویسم نامه آقای امام درجلوم باز است که می‌نویسد : چون بیرون آمدن شماره پنج پرچم بدیر افتاده برخی دروغهایی دراهواز پراکنده‌اند که‌مایه دل ناآسودگی برخی همراهان گردیده است.

این شیوه کهن دشمنان ماست که‌هر زمان دروغ دیگری ساخته میان مردم پراکنند.در تبریز ومراغه ودیگر جاها نیز همین رفتار را می کنند

بتازگی دراداره روزنامه‌داستانی رخ‌داده بوده . مردیکه‌ما اداره‌را باوسپرده بودیم نا درستیهائی ازو باشکار افتاد که ناچار شدیم دستش‌را کوتاه گردانیم، و چون برخی زباندرازیها می‌کرد ودانسته شد که بد خواهان ماپشتیبانی باومی نمایند بهتر دانستیم که او را از راه اداره آگاهی دنبال کنیم ، و اکنون می شنویم کسانی همین را داستانی ساخته‌اند و ریشخند کنان چنین می گویند : «کسیکه‌نمی‌تواند‌اداره خودش را درست کند میخواهد دنیا را اصلاح کند» ببینید بچه نادانیهایی‌می‌پردازند خوب ای‌بیخردان مگرمعنی کوششهای ماآنست که بیکباره دزدی ونادرستی ازمیان این توده برخیزد؟!.

این داستان بیاد من انداخت آنرا که در زمان پیغمبر اسلام چون در یکی از سفرها عایشه همراه آن پاکمرد می‌بود و بهنگام کوچ بر زمین ماند تا سپس عربی او را بشتر خود نشانیده بکاروان رسانید نا پاکانی همان را دستاویزی کردند و با نیش زبان دل آن پاکمرد را خستند و چنین گفتند : «کسیکه زنش در بیابان ماند و ندانست از آسمان بما آگاهی میدهد» .

این داستان‌بیادم افتاد ودیدم ناپاکان همیشه بیکسانند ، وهمیشه‌رفتارشان بیك‌گونه می باشد .

اما ایرادیکه ملایان تبریز گرفته اند ، آن‌نیز از اینگونه است . آن نیز بهانه بسیار خنك کودکانه است . ما بآنان راه رستگاری نشان میدهیم ، معنی راست دین را روشن می گردانیم ، می کوشیم که از نادانی بیرونشان آوریم ، و آنان دشمنی می کنند و باین ایرادهای بسیار بیپا بر میخیزند .

اگر در سی سال پیش ، من بهنگامیکه در دبیرستان درس می گفته ام کتابی از روی برگرام وزارت فرهنك نوشته و کیش شیعی را بدانسان که هست باز نموده ام ، این دلیلست که امروز در این راه که‌هستم از گفتن حقایق‌باز ایستم ؟!.. یا دلیلست که شنوندگان بحقایق گوش ندهند ؟!. من اگر امروزهم بخواهم کیش شیعی را باز نمایم باید نامهای دوازده امام را بشمارم . این‌چه جای ایراد است ؟!..

آنگاه مگر من می گویم از آغاز زندگانی با این آمیغها آشنا می بودم ؟! .: یا می گویم از آغاز زندگانی در این راه می کوشیدم ؟!.. همگی میدانند من در این کشور بزرك گردیده ام و تا روزیکه خواست خدا مرا باین راه اندازد و بکوشش بر انگیزد همچون دیگران می بوده ام . نه تنها من چنینم ، همگی دیگران چنین‌بوده اند . مثلا لنین پیشوای بالشویکها آیا از آغاز بچگی اندیشه‌های بالشویکی می داشته ؟! استالین از نخست همین راه را دنبال می کرده ؟!.. کارل ماکس و نیچه و ولتر ودیگران از مادر باآن اندیشه‌ها زاییده بوده اند ؟!..

آیا موسی و عیسی و پیغمبر اسلام از آغاز کودکی دارای دانشهای بر انگیختگی می‌بوده‌اند ؟ ! : ای بیچارگان‌چرا در قرآن نخوانده‌اید که خدا به پیغمبر اسلام می گوید : « مگر بی پدر نمیبودی و خدانشیمنت داد .. مگر گمراه نمی بودی و براهت آورد ».در جای دیگر گفته میشود : « تو پیش از این نمیدانستی کتاب چیست و ایمان چه می باشد » . چرا اینها را نخوانده اید که با ایرادهای پوچ و خنك خود را رسوا نگردانید ؟:..

بیپاتر از این کار آنکسانیست که بقانون‌اساسی‌دست یازیده می گویند : شما هوادار مشروطه هستید باید همه چیز قانون اساسی را بپذیرید . ببینید‌کار بکجا رسیده ؟! با چه چیزهایی میخواهند کیش‌خود را نگه دارند ؟!.. ما اگر هوادار مشروطه هستیم آیا معنایش آنست که هرچه در این قانون اساسی — قانون اساسی که در نتیجه فشار دربار محمد علیمیرزا وخیزش‌حاجی‌شیخ فضل‌الله و دیگر ملایان پدید آمده — می باشد بیچون و چرا بپذیریم ؟!..

در کناره «قانون دادگری»

ما گرچه برآنیم که زندگانی را از بنیاد آن بر گردانیم و تا بنیاد بخردانه ورجاوندی برای زیست آدمیان استوار نگردانیم بسخن دیگری در نیاییم. از اینرو ما کمتر از اداره‌ها گفتگو کنیم، کمتر به پیش‌آمدهای آینده و گذرنده پردازیم. لیکن برای آنکه از حال کشورها و از گرفتاریهای مردمان دلیلها بگفته‌های خود آوریم و گواهیها یاد کنیم گاهی بهتر شماریم که بداستانهایی از پیش آمدها پردازیم.

بسیاری از خوانندگان می دانند که در سال ۱۳۱۲ که سال نخست پیمان می بود و ما نبرد باارو پاییگری می داشتیم کتابی بنام «قانون دادگری» نوشتیم که خواستمان از آن نشاندادن بدی قانونهای اروپا می بود، ودر آن کتاب گذشته از ایرادهایی که بقانونهای اروپایی گرفته شده داستانهایی نیز از گرفتاریهای مردم در عدلیه ایران یاد گردیده و چون بتازگی نویسنده بیك داستان دیگری از آنگونه برخورده‌ام این را نیز در اینجا یاد می کنم، و سپس هوده‌ای‌را که از آن میخواهیم روشن خواهم گردانید.

در تبریز در شهریور ماه ۱۳۲۰ حاجی محمد حسین توکلی که یکی از بازرگانان و بازاریان می‌بوده کشته شده. بدینسان شب که بخانه آمده‌ودریك اطاقی بازن وفرزندان خود خوابیده بامدادان دیده شده که برنمیخیزد وازسرش خون می‌آید. ولی‌زن‌وفرزندانش بی‌آنکه بداستان زخم سر وخون آمدن‌ازآنجا پروایی نمایند بعنوان آنکه توکلی سکته کرده او را بگورستان فرستاده‌اند. برخی از ایشان می گفته اند بایدبکلانتری آگاهی داد و «جواز دفن» گرفت. زنش باشوهر خواهر او پاسخ داده‌اند که‌بشما چه؟!. درگورستان مرده شور می گفته این‌را کشته‌اند-و ازسرش خون می‌آید، باید بدولت آگاهی داد، واز شستن خودداری می‌نموده ولی اورا نیز خاموش گردانیده اند ومرده‌را زیرخاك گزارده باز گشته اند. چند روزی بدینسان گذشته تا داستان بزبانها افتاده و بعدلیه رسیده که بایستی بازپرس بجستجو پردازد.

اکنون چنین انگارید که‌شما آن بازپرس هستید وچنین داستانی بنزد شما آمده است: آیا چکار کنید؟.. گمانتان بچه کسی رود؟.. آیا نه آنست که درباره زن و فرزندان آن کشته شده بدگمان گردیده با خود چنین گویید: چگونه تواند بود که کسی ازبیرون بیاید وگلوله بسر آنمرد زند وزن وفرزندان او که درپهلویش خوابیده بوده‌اند بیدار نشوند و نفهمند؟!. چگونه تواند

بود که زن وفرزندان او فریب خورند وباآنکه خون از سرش می‌آمده گمان کنند که سکته کرده است؟!.. آنگاه اگر داستان ساده بوده بهر چه بکلانتری آگاهی نداده اند؟!.. بهرچه آنرا پوشیده داشته اند؟!.

بی گمان شما جز این را نخواهید فهمید و جز بزن و پسر آن کشته شده بد گمان نخواهید گردید؟!.. بویژه اگر بجستجو پرداخته بشنوید که آن توکلی نام چون در چند سال پیش یك نسخه از رباعیات خیام بدستش افتاده و بخواندن آن گرایش بسیار یافته، و در سایه آن در باده‌خواری اندازه‌نگاه نمیداشته‌است، تا آنجا که آشفتگی در مغزش پدیدار گردیده که با زن وپسرش بد رفتاری بسیاری‌می کرده وآنهارا کتك می‌زده‌است، که‌ازاینجا داستان‌روشنتر گردیده بحقیقت هرچه‌نزدیکتر می شوید.

نه تنها شما چنین فهمید و بآن زن و فرزند بد گمان شوید. هرکس دیگری با اندیشه ساده همین‌را کند. لیکن‌ما در پرونده می‌بینیم که بازپرس تبریز این راه را بیکبار کنار نهاده وپروایی به اینهمه «قرینه» ها ننموده، بلکه برادر توکلی را که حاجی اسمعیل نفیسی و اونیز از بازرگانان وبازاریان می باشد، دنبال کرده و بیدرنك او را بته زندان کشانیده.. چرا؟.. برای اینکه این دوبرادر ازهفده سال‌پیش، ازیکدیگر جداگردیده اند ودرمیانه‌شان رنجیدگی می‌بوده است ویك دعوایی نیز چند سال پیش‌درعدلیه باهم داشته‌اند. آقای باز پرس همین‌را دلیل گرفته و کشنده توکلی‌را این برادرش دانسته و هر چه حاجی اسماعیل دفاع کرده سودی نداده است.

شگفتر آنکه چند روز پس از دستگیری حاجی اسمعیل، نامه‌ای بدست افتاده که بداستان نوشته شده و نویسنده چنین می گفته: حاجی محمدحسین را من کشته ام و شما بیجهت دیگری را کشندهٔ او دانسته باز داشته اید. اگر او را آزاد نکنیدشما را نیز خواهم کشت - در پایان نامه بجای‌امضاء شکل‌تپانچه‌ای کشیده است، و چون جستجو کرده اند دانسته شده که نویسنده آن نامه پسر شانزده یا هفده ساله توکلیست، و چون او را بیازپرس کشیده اند دانسته شده است که با دستور مادرش با تپانچه‌ای که در خانه بوده است شبانه گلوله بسر توکلی زده است. نیز دانسته‌شده که آن پسر همچون‌پدرش تباه‌مغز است‌واینست از کشتن پدر خود باز نایستاده.

با آنکه بدینسان حقیقت روشن گردیده آقای باز پرس از نفیسی دست برنداشته، و این بار او را محرك (یا معاون جرم) شمارده و همچنان در بند

نگه داشته است . سپس پرونده بدیوان جنایی رفته است . درآنجا نیز داوران پیروی از نوشته‌های آقای بازپرس ودادستان نموده کشنده‌را بسه‌سال ، وحاجی اسماعیل را که بگفته خودشان «محرك» یا «معاون جرم» می‌شناخته‌اند بده سال زندان محکوم گردانیده .

بدبخت نفیسی مغازه‌اش بسته مانده ، آبرویش ازمیان رفته ، زندگانیش بهم خورده ، خود در زندان گرفتار بیماریها شده ، زنش در بیرون بدرود زندگی گفته ، تا پرونده‌اش در دیوان کشور شکسته شده و پس از شانزده ماه گرفتاری رسیدگی دوباره آغاز یافته است . ولی خوشبختانه این بار سروکارش بایك دادگاه نیکی بوده ـ دادگاهی که می‌توان نام دادگاه‌را بآن گفت و درنزد خود شرمنده نگردید ـ دادگاهی که رئیسش آقای احمد عاصم است که ما در این چند سال مردانگیها و نیك نهادیها ازو دیده‌ایم .

این دادگاه نفیسی‌را تبرئه کرد واو آزاد گردیده به‌تبریز رفت . ولی آیا داستان فراموش شدنیست ؟! .. آیا باچنین داوران و دادگاهها می‌توان دل استوار داشت وچنین گفت : ما نیز عدلیه داریم ؟! ..

این داستان بصدها کسان رخ تواند داد . بصدها کسان رخ تواند داد که بابرادرش یاهمسایه‌اش رنجشی در میان باشد ، و آن برادر یا همسایه کشته گردد ، وبازپرس یخه این‌را گرفته بگوید : چون با او دشمنی داشتید اورا شما کشته‌اید ، و بهمین عنوان بزندانش فرستد ، وچه‌بسا یکمرد درمانده‌ای باشد و بچاره‌جویی نکوشد وهمیشه درزندان بماند . پس نباید بی‌پروایی نمود ، نبایددر برابر اینگونه پیشامدها خونسردی نشان داد .

می‌دانم کسانی خواهند گفت : چاره چیست ؟ .. چکار توان کرد ؟!
اینست پاسخ داده می‌گویم : این توده راه زندگی‌را گم کرده . یك توده برای آنکه درزندگانی آسوده باشد بچیزهای بسیاری نیازمند است : باید همگی یك آرمانی‌را دنبال کنند ، باید همگی در یك راه باشند ، باید همگی نیکی ها را بخواهند . با این شرطهاست که زندگانی توده‌ای باخوشی وخرسندی توأم‌تواند بود ، وگرنه ازآن جز گرفتاری پدید نتواند آمد ، بدانسان که درایران پدید می‌آید وبیشتر مردم از آزار و زیان دیگران لذت می‌برند و بجای همدستی از پای یکدیگر می‌کشند . دوباره می‌گویم : در زمینه عدلیه بیش ازهمه قانون ها بد است ومایه آزار مردم می‌گردد . لیکن در آنمیان بدیهای خود توده نیز کارگر می‌باشد ، واز رویهمرفته هردوی آنها نتیجه این می‌شود که ازیکدستگاه بزرگی بجای سود زیان برمیخیزد .

از مردان تاریخی



لقمان الدوله

شادروان لقمان‌الدوله از کسانیست که در نتیجه نیکیهایی که به‌دستگیر شدگان باغشاه کرده نامش درتاریخ مشروطه برده می‌شود .

داستان او دربخش سوم تاریخ مشروطه که اکنون در زیر چاپست آورده شده است .

نامه یک دوشیزه

آقای کسروی – من نیز پیش از آنکه نوشته‌های پرچم‌را بخوانم یکی از طرفداران جدی شعرا و غزلسرایان بوده و همیشه با یك نوع احترام باشعار آنان توجه داشتم چرا که بگفته اروپاییها (شعرا عموما براثر پیش آمد هـای ناگوار دوره زندگی خویش و دیدن هرگونه نا ملایمات از اطرافیان رنج های درونی خود را باین وسیله برشته تحریر در آورده اند) و از این جهت از خواندن آنها یك نوع لذت توأم بترحم در من تولید میشد . باور کنید باین جهت اصلا بدنیا و دنیاگردان کوچکترین ارادتی نداشته بلکه بهر چیز بچشم نا قابلی و دون ارزشی نظر میکرده و میگفتم دنیا برای هیچ کس بقائی نداشته و وفائی نمیکند همچنانکه تا بحال با خودو خانواده‌ام رفتار نموده و از این‌رو نسبت بهمه کس اظهار بی علاقگی و حتی‌الامکان دوری میجستم ولی در اواخر که اشعار «آفات قرن» بطبع رسید وآن را خواندم یك نوع حس دلسوزی در من تولید گشت که گویا در عالم رؤیا این حالت بمن دست میداد زیرا هیچ تصور نمیکردم که ممکن است دیگر نسبت بمردم خوشبین باشم زیرا می دیدم که بدون پروا راز درون ابراز و وضع این دوره را برشته تحریر در آورده گویی از دل همه کس با خبر است باری‌تا اینکه چندی پیش نامه پرچم بدستم آمد که حقیقتا بکلی عقیده مرا تغییر داده و قلبا مرا بطرف خود جلب کرده است ولی هزار افسوس میخورم که در این سر زمین با افکار پوسیده و موهوماتی مردم کاری که شایسته ما دوشیزگان باشد ازما ساخته نیست لذا با قدردانی و سپاسگزاری از کوششهای شما که بهترین و مهمترین وظیفه بشری بوده سهل انگاری و بی‌پروایی در آن زمینه‌منتهای بی وجدانی است موفقیت شما را خواستارم .

مشهد – دوشیزه ج . سلیمانی .

پرچم : اینکه دوشیزه‌ای خود حقایق‌را دریابد وبکسانی نیز بفهماند کار ارجداریست و این چیزیست که از همه‌کس ساخته میباشد .

بارها گفته‌ایم و باردیگر می گوییم : سرچشمه گرفتاریهای ایران گمراهی اندیشه‌هاست ، وچاره نیز جز این نمی‌باشد که بکوشیم و آنها را از گمراهی بیرون آوریم ، و اینست ما بدانستن حقایق ارج بسیار می گزاریم و چشم می‌داریم دوشیزه سلیمانی نیز در این راه ازکوشندگان باشند .

گزارش پانزده‌روزه اول خرداد ۳۲۲

۱ـ حمله‌های بهاری آلمان ـ چنانکه همه جهانیان بخاطر دارند‌از آغاز این‌جنگ بزرگ تاکنون همه ساله دربحبوحه بهار نیروی آلمان بجنبش آمده و هرسال شاه‌کار تازهٔ از قدرت و عظمت خود نشان میداد .

در بهار سال ۱۳۱۹ (فروردین) سپاهیان هیتلر کشور دانمارک و نروژ را اشغال کرده پرچم آلمان درآخرین نقطه‌شمالی نروژ باهتزاز درآمد ، و بفاصله یکماه یعنی در ۲۰ اردیبهشت همانسال نیروی زمینی آلمان که‌باداشتن تانك و زره‌پوش‌های زیاد بیك کتلهٔ فولاد تبدیل شده بود خاك هولاند و بلژیك را زیر پا گزارده و از شمال فرانسه رو بسوی پاریس سرازیر و در ۲۴ خرداد پرچم صلیب شکسته در بالای برج ایفل بر افراشته شد !

در روز شانزدهم فروردین ۱۳۲۰ بکشور یوگسلاوی هجوم آورده و بایك‌حمله عنودانه نیروی یوگسلاوی را متلاشی ساخته و در ظرف یکی دوهفته سربازان ایتالیائی را که درجنگ یونانیان رشید سخت گرفتار آمده بودند رهائی بخشیده و تا آخرین نقطه جنوبی اروپا پیش روی کردند ، و بطوریکه دیدیم جزیره بزرك کریت را از راه هوا اشغال و باین کار بسیار شگفت‌برای اولین بار اهمیت نیروی چترباز را بجهانیان نشان دادند .

در آغـاز تابستان همان سال پیشوای آلمان به بزرگترین جنك جهانی شروع و در یك جبهه تقریباً هزار و پانصد میلی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی اقدام بحمله نمود .

در بهار سال ۳۲۱ نیروی آلمان پس از یك جنك چهل و شش روزه بسیار خونین در پیرامون دژ سپاستاپول تمامی شبه جزیره کریمه را بتصرف در آورده و از تنگه کـرچ عبور و از شبه جزیره تامان وارد خاك قفقاز شدند ..

بنا براین و باتوجه باین سابقه‌یکنواخت امسال نیز از همان ابتدای بهار دیده اغلب مردمان گیتی بسوی ستاد ارتش آلمان دوخته شده و برحسب عادت‌و رویه این چند سال گذشته اتفاقات شگرفی را بمناسبت آمدن بهار و رسیدن تابستان انتظار دارند ؛ و لیکن آنچه مسلم بوده و دنیا شاهد آنست از فصل بهار سال ۱۳۲۲ بیش از دو هفته باقی نمانده و هنوز جنبش شایان توجهی در نیروهای آلمان دیده نمیشود .

گرچه‌خبر گزاری‌های متفقین‌یا بعضی ازمخبرین خبر گزاریهای دول‌بیطرف

گاه‌گاهی از تدارکات آلمان و متحدین‌آن اطلاعاتی داده و در باره حمله‌بزرك محور پیش‌بینی‌هائی مینمایند ولی اخباری که‌دلالت بر حمله و هجوم‌نیروی آلمان بنماید از منابع خود محوریها بدست نیامده است و بلکه بر عکس در اواخر نیمه اول خرداد ماه ژنرال دیتمار مفسر ارتشی رادیوی آلمان نطقی کرده و صریحا اطلاع داد که امسال نیروی آلمان از عملیات تهاجمی دست بر داشته‌و در حالت مدافعه باقی خواهد ماند !!

این تغییر نقشه و تبدلات در رویه جنگی آلمان دارای اهمیت بسزائی بوده ودر محافل ارتشی جهان باعث گفتگوهای زیادی شده است همهٔ علاقمندان از خود سئوال میکنند : آیا علت و سبب این تغییر رویه چیست ؟ نیروی‌آلمان که‌تادیروز با حمله‌های برق‌آسا دنیا را بحیرت دچار میساخت برای چه ازحمله و هجوم دست کشیده ؟ و برای چه مصلحتی امسال مدافعه را بحمله ترجیح داده است !؟

گرچه اظهارات اخیر ژنرال آلمانی را بعضی از محافل لشگری متکی بدلیل ندانسته و معتقد بر آنند که این قبیل گفته‌ها خود یکی از حیل جنگی بوده و محوریان میخواهند با انتشار این گونه‌اخبار نقشه اصلی خود را مخفی نگاهداشته و ستاد ارتش متفقین را در اتخاذ تدابیربرای جلو گیری از حملات ناگهانی سست بنمایند ولی سپری شدن فصل وموسم حمله خود دلیل روشنی‌است که امسال نیروی محور دست از تهاجم بر داشته‌وحتی‌المقدور از اقدام بعملیات وسیع و دامنه دار خودداری خواهد کرد .

کارشناسان امور جنگی در باره تغییر نقشه آلمان و عدول این دولت در سال جاری از مهاجمه بمدافعه سه علت اساسی ذکر میکنند وما هریك ازاین‌سه علت‌را ذیلا مینگاریم :

یکم ـ میگویند حمله‌های سخت زمستانی ارتش سرخ نیروی آلمان را دچار تلفات وضایعات هنگفتی ساخته است که‌هنوز ستادارتش آلمان موفق‌به‌ترمیم آن نگردیده .

دوم ـ بسیج عمومی اروپا که ازچندی پیش شروع گردیده است‌هنوز پایان نیافته ومقدار نیرو وتجهیزاتیکه ستاد ارتش آلمان برای درهم شکستن ارتش سرخ پیش بینی وتخمین زده کاملا تهیه وآماده نشده است .

سوم ـ نیروی محور از آغاز جنگ کنونی تاچندی پیش درهرقسمت از خاك اروپا آزادی عمل داشته و قادر بود که در هر کجا بخواهد تمامی نیروی

خود را در آنجا گرد آورده و ازحیث اسلحه وسرباز بردشمن فائق آیدولیکن پس از اشغال قطعه افریقا و بیرون رفتن نیروی محور از آنجا وهمچنین‌تفوق شایانیکه متفقین روز بروز ازحیث نفرات ومهمات جنگی بدست میآورندسواحل اروپا ازهرسو مورد تهدید قرار گرفته و فرماندهی آلمان ناچار است که از شمالی‌ترین نقطه نروژ تادامنه‌های جبال پیرنه «سرحد اسپانیا و فرانسه» و در تمام کناره‌های جنوبی فرانسه و ایتالیا ویوگسلاوی ویونان استحکاماتی ساخته‌و برای مقابله وجلوگیری از پیاده شدن نیروی متفقین بخاك اروپا نیروی بسیار بزرگی در این نقاط نگاهداری کند . بنا بر این خیلی بعید بنظر میرسد که فرماندهی کل محور بادرنظر گرفتن چنین مخاطره‌های قریب‌الوقوع بخش‌مهمی از نیروی خودرا در یك جبهه تمرکز داده و مانند سالهای گذشته اقدام بحمله های شدید بنماید !

مفسر ارتشی رادیوی‌آلمان درضمن‌بیانات خود چنین‌گفته است : «آلمان فعلا بگرفتن خاك وبتوسعه اراضی احتیاج ندارد تمام کارخانجات اروپا و منابع مواد اولیه آن در دست آلمان بوده وباداشتن این منابع سرشار وکافی میتواند سالها مقاومت کرده و دشمنان خودرا باطول جنك فرسوده سازد»

در باره این بیانات ژنرال آلمانی مطلعین از اوضاع چنین اظهار عقیده میکنند : راست است که‌امروز تمام خاك اروپا درتحت‌سلطه وفرمانروایی‌آلمان بوده و همه کارخانجات مهم این قاره شب و روز برای نیروی محور ابزار و مهمات میسازند ولیکن آنچه مسلم بوده و تردیدی ندارد همانا اهمیت نفت و بنزین است که امروز یگانه عامل پیروزی در میدان جنك بشمار میرود ، و محوریان ازاین حیث دچار تنگی هستند .

گرچه ژاپون که‌یکی ازمحوریان است بحد کافی منابع نفت بدست‌آورده واگر راه ارتباطی باآلمان میداشت نیازمندیهای همه محوریان‌را مرتفع میساخت ولی چون قادر باین کار نیست منابع نفتی ژاپون فعلا کمترین نفعی برای آلمان و متحدین اروپائی آن نخواهد داشت ! اکنون تنها حوزه نفت خیزیکه‌دردست آلمان میباشد چاه‌های نفت رومانی است. که محصول سالیانه آن حد اعلا از پنج ملیون تون تجاوز نمی‌نماید وحال آنکه برای گردانیدن چرخ دستگاه‌های جنگی آلمان ومتحدین آن دست‌کم سالیانه از۱۴ الی ۱۸ ملیون تون نفت لازم‌است!! و این مقدار کسر فاحش‌را نفت وبنزین مصنوعی جبران نخواهد کرد ، وهمین قضیه کم‌بود نفت نقطه ضعف آلمان‌بوده واگر فرماندهی عالی آلمان فکرعاجل

و اساسی برای حل ورفع این نقیصه نکند حتمی است که آخرین ضربه از همین نقطه ضعف برپیکر محور فرود خواهد آمد ! !

۲- حرکات متفقین درمدیترانه آغاز شد - درگزارش پانزده روزدوم اردیبهشت احتمال داده شده بود که متفقین پس‌از تصرف دو بندر مهم تونس وبیزرت وپاك ساختن خاك تونس از نیروی محور برای حمله بایتالیا و برای پیاده کردن نیرو درخاك اروپا اقدام و به‌فراهم آوردن مقدمات این‌کار شروع خواهند کرد . و ضمناً اشاره نموده بودیم که اولین کار متفقین برای پیشرفت مقصود تصرف جزیره پانتالاریا و آزاد کردن تنگه سیسیل خواهد بود . اینك اخبار پانزده روز اول خرداد حاکی از صحت این نظر بوده و همه روزه خبرهای تلگرافی ورادیوهای هردو طرف بمباران این جزیره کوچك را از هوا و دریا اطلاع میدهند . گرچه جزیره پانتالاریا با همه کوچکی آن یکی از مواضع مهم ارتش بوده وایتالیائی‌ها چندین سال متمادی درتحکیم این جزیره زحمات زیادی کشیده وپولهای گزافی خرج کرده‌اند وازحیث موقعیت واستحکامات طبیعی این جزیره‌را میتوان مالت ایتالیا نامید . ولیکن تجربه وطول مدت جنگ در موارد متعدد نشان داد که برای پایداری ومقابله بادشمن تنها استحکامات واسلحه کافی نخواهد بود بلکه اولین شرط اساسی برای پایداری هر دژی روحیه مدافعین و فراهم بودن آذوقه ومهمات است :

جزیره مالت که اینهمه‌مدت دربرابر بمبارانهای شبانه‌روزی‌محورمقاومت نمود عامل مهم این پایداری را باید ارتباط دائمی‌فرماندهی انگلیس بامدافعین مالت شمرد . چه در راه رسانیدن آذوقه و مهمات و تقویت روحیه مدافعین از هرگونه فداکاری مضایقه نکردند چنانکه دیدیم در بحبوحه بمباران مالت بدفعات قافله‌های بزرگی از کشتی‌های انگلیس که حامل خوراك و مهمات برای جزیره مالت بودند بتعرض بسیار سخت زیردریائی وهواپیماهای محور دچار آمدند وپس از دادن تلفات خیلی سنگین بالاخره مقدار کافی لوازم زندگی بجزیره مالت رسانیدند . درباره جزیره پانتالاریا این‌احتمال نمیرودزیرا علاوه‌ازاینکه‌ایتالیائی ها امروز دردریای مدیترانه تفوق ندارند اصلا بعید بنظر میرسد که‌حاضر بچنین فداکاری شده وبرای رسانیدن آذوقه باین جزیره چندین کشتی بازرگانی‌وجنگی رافدا سازند ! بهمین علت‌میتوان پیش‌گوئی نمود که پانتالاریا هرقدر هم‌محکم و دارای توپهای سنگین وقوی باشد چون ارتباط آن ازدریا وهوا بافرماندهی کل ایتالیا گسیخته شده است پایداری نکرده امروز یافردا خبر سقوط این جزیره‌را خواهیم شنید .

درپاسخ بیهوده گویان

اخیراً چون دیوان جنایی تهران مرا برای پزشك احمدی متهم بکشتن سردار اسعد وکیل برگزیده کسانی از بیهوده گویان این‌را دستاویز دیگری برای زباندرازی گرفته اند و چون بیکی از یاران می‌رسند بانیش زبان دلهای آنان را زخمی می گردانند .

ما چه گوییم باین مردم نادان و نافهم . سی و هفت سال از مشروطه می گذرد و در این‌چند گاه آنان نفهمیده‌اند که یك متهم گناهش بهربزرگی باشد باید برای او وکیل برگزینند ، و این بپاس قانونست . نفهمیده اند که وکیل بودن از سوی یك متهمی دلالت بهواداری از آن نمی کند . بویژه که وکالت تسخیری باشد .

یك مشت نادان (که بیشرم نیزهستند) خودرا دشمن ما گردانیده اند و در برابر ما صف می کشند و تنها افزارشان نیش زدن با زبان می باشد . وای بشما ای نادانان . وای بشما ای نادانان .

در هفته گذشته در خانه یکی از وکلای عدلیه سروانی رو باقای دکتر وکیلی‌طباطبائی بر گردانیده بهمان دستاویز نیشها زده است و جای خشنودیست که آقای احمد عاصم‌رئیس دیوان‌جنایی‌تهران که‌خود ایشان این وکالت‌را پیش آورده‌اند درآنجامی بوده‌اندوبسروان نافهم که من‌نمیدانم که بوده است پاسخهایی داده اند . بآقای‌عاصم سپاسها ارمغان می کنیم ، وبیاران که بارها دراین باره‌گله بنزد من آورده اند پیام داده می گوییم : این بیهوده گویان را بخودگزارید .

••••••••••••••••••••••••••••••

آگاهی

از تاریخ مشروطه ازبخش یکم آن برای فروش باز نمانده است

بخش دوم در فروشگاههای پایین (هرجلدی ۶۰ ریال) فروش می‌شود

۱ - خیابان نادری روبروی گرمابه نادری مغازه وحدت

۲ - کتابفروشی ابن‌سینا

بخش سوم کنون در « چاپخانه پیمان » بچاپ می رسد و تا پایان تیر ماه چاپ آن بانجام خواهد رسید . کسانیکه میخواهند در آن هنگام بخواهند از پیش فروش چشم پوشی شده است .

••••••••••••••••••••••••

چاپخانه پیمان



درسال ۱۳۱۹ که آقای صفایی‌در تبریز بودند بایاران آنجا گفتگو کردند که‌پولی ازمیان خودشان ۲۰۰۰۰۰ ریال گرد آورند وشرکتی برپا گردانیده چاپخانه ای بنیاد گزارده آن را خاص مهنامه پیمان گردانند ، و در آن هنگام ۶۶۰۰۰ ریال ازبابت قسط یکم ازتهران وتبریز داده شد . لیکن در آنهنگام چاپخانه‌ای بنیاد نیافت وبجای آن نیمی از پول را داده ۲۴۰ بند کاغذ خریدیم وبچاپ تاریخ مشروطه آغاز کردیم که بخش یکم آن در ۱۳۲۰ بیرون آمد. سپس نیز که میخواستیم روزنامه پرچم را آغاز کنیم باز ماندهٔ پول را سرمایه آن گردانیدیم وبرای‌آنکه سرمایه کمی ننماید ازتبریز دوبار (یکی ۹۰۰۰۰ریال ودیگری ۳۸۰۰۰ ریال)پول فرستاده شد.

لیکن چنانکه یاران می‌دانند روزنامه بما زیان کرد ودرده‌ماه ونیم که پرچم‌را بیرون میدادیم ۱۱۰۰۰۰ ریال ازدست دادیم که‌بایستی همه سرمایه از میان رفته باشد .

ولی چاپ تاریخ مشروطه که بخش دوم آن نیز امسال بیرون آمده و چند برابر بالارفتن بهای کاغذزیانرا جبران کرد ، وبتازگی توانستیم یك‌چاپخانه نیز بدانسان که‌آرزوی آقای صفائی ویاران تبریز بودبرپا گردانیم . رویهمرفته اکنون نزدیك به ۲۴۰۰۰۰ ریال سرمایه داریم که فهرستی از آن را در جای دیگری را بچاپ خواهیم رسانید .

اینست دراین چندروزه درتهران با آقایان واعظپور وفرهنك وکاوه که‌از شرکایند گفتگو کرده چنین نهاده‌ایم که‌سرمایه نخست‌را که‌درسال ۱۳۱۹ پرداخته شده بودهرریالی‌را دوریال وسرمایه‌های دوم وسوم را که‌در هنگام‌آغاز بروزنامه باسپس داده‌اند ریالی‌یکریال محسوب داریم که رویهمرفته هجده سهم(یا ۱۸۰۰۰۰ ریال) خواهد گردید و سرمایه را بآن هجده سهم تقسیم کرده شرکت رسمی را برپا گردانیم و آنرا به ثبت دهیم ، وبرای آنکه دوحساب درمیان نباشد پرچم پانزده روزه وهمه کتابها که بچاپ می‌رسانیم بحساب شرکت باشد .

این چیزیست که ما بدیده گرفته‌ایم وبرای آگاهی دیگر شریکان که در تبریزند یا در جای دیگرند می‌نویسیم که اگر نظری دارند آگاهی دهند . نیز این دانسته شود که با همه زیان بی‌اندازه روزنامه سرمایه ازمیان نرفته بلکه ما توانسته‌ایم چاپخانه نیز برپا گردانیم .

دفتر پرچم